

اتحادیه اروپا: پروژه ای برای صلح

سناریوهایی برای سال ۲۰۴۰

پیشگفتار

پاکس (Pax) یک سازمان صلح اروپایی است که مقر آن در هلند است. این سازمان با ادغام دو نهاد پاکس کریستی هلند^۱ و شورای صلح بین کلیسایی^۲ شکل گرفت. علت وجودی آن ارتباط نزدیکی با جنگ و صلح در اروپا دارد. پاکس کریستی هلند در سال ۱۹۴۸ برای کمک به بازسازی اروپای دموکراتیک و جلوگیری از جنگ جهانی سوم پایه ریزی شد. شورای صلح بین کلیسایی در سال ۱۹۶۶ به منظور توقف رقابت تسلیحات هسته‌ای و غلبه بر تقسیم بندی جنگ سرد در اروپا تاسیس شده بود. این گزارش درباره اروپا تنها آخرین مورد از یک رشته اسناد و کارزارهای طولانی در مورد "اروپا: پروژه ای برای صلح" است.

اتحادیه اروپا یکی از چندین نهاد اروپایی است، اما مهمترین آن محسوب می‌شود. ما اتحادیه اروپا (و پیشینیان آن، جامعه زغال سنگ و فولاد اروپا^۳ (ECSC)، جامعه اقتصادی اروپا^۴ (EEC) و جامعه اروپا^۵ (EC)) را یک پروژه صلح موفق می‌پنداریم. این نهادها برای همکاری و همگرایی^۶ اروپا در واقع چرخه جنگ‌هایی را که برای قرن‌ها مایه عذاب قاره اروپا بود، متوقف ساختند.

ارزش‌های اتحادیه اروپا، مانند احترام به کرامت انسانی، همبستگی، حاکمیت قانون^۷ و تقسیم اختیارات^۸ برای هدایت روند ادامه همگرایی اروپا حائز اهمیت اند. طی چند دهه اخیر شاهد بوده‌ایم که این ارزش‌ها به آسانی فراموش می‌شوند؛ از نظر میلیون‌ها اروپایی، اتحادیه اروپا عمدتاً بر همکاری و رشد اقتصادی تمرکز دارد. اما باید بیش از هر زمان دیگری، در این دوران پرتلاطم، که در آن روابط با شریک فراتلانتیکی مان، ایالات متحده آمریکا، تحت فشار قرار گرفته است، اصول حقوق بین الملل در کشورهایمانند سوریه و یمن آشکاراً نادیده گرفته می‌شود، مردم بیش از هر زمان دیگری سرگردان هستند و پوپولیسم^۹ در سراسر جهان، از جمله در بسیاری از کشورهای عضو اتحادیه اروپا، در حال افزایش است، این ارزش‌های اروپایی را به یاد آوریم و آن‌ها را احیا سازیم. چالش پیش رو، عبارت از یافتن راه‌های جدید برای عملیاتی کردن این ارزش‌ها در داخل اتحادیه اروپا و همچنین در روابط خارجی آن است.

با این حال، به نظر می‌رسد بحث آزاد چندانی در مورد اروپا وجود ندارد. اغلب چنین به نظر می‌رسد که شما صرفاً موافق یا مخالف "اروپا" هستید. این به معنای عدم گفتگو به دلیل وجود موضعی است که انعطاف پذیر نیستند و هیچ سودی در بر نخواهد داشت. ما باید راه‌هایی برای گفتگوی واقعی در جستجوی زمینه‌های مشترک جدید برای یک اتحادیه اروپای ارزش - محور پیدا کنیم که به نقش خود در ترویج کرامت انسانی، دموکراسی^{۱۰}، همبستگی و حاکمیت قانون ادامه دهد.

1. Pax Christi, Netherlands

2. Interchurch Peace Council (IKV)

3. European Coal and Steel Community

4. European Economic Community

5. European Community

6. Integration

7. Rule of Law

8. Subsidiarity

9. Populism

10. Democracy

برای این منظور، پاکس به سناریوسازی دست زد. ما چند سناریو برای اروپا در سال ۲۰۴۰ تدوین کردیم، دقیقاً برای اینکه از وضعیت قطبی شده فعلی در مورد اتحادیه اروپا خارج شویم، یعنی وضعیتی که در آن امکان بحث و مناظره وجود ندارد، و خود و دیگران را به چالش بکشیم تا در این مورد تأمل کنیم که اگر امروز و در چند سال آینده به انتخاب‌هایی خاص دست بزنیم (یا دست نزنیم) آینده برای ما چه چیزی ممکن است به ارمغان بیاورد.

این سناریوها در سه نشست دو روزه در نوامبر و دسامبر ۲۰۱۸ تدوین گردیدند که در اوترخت^۱ (هلند)، بلگراد^۲ (صربستان) و کیف^۳ (اوکراین) برگزار شد. شرکت کنندگان در نشست اوترخت از کشورهای عضو اتحادیه اروپا بودند. در دو نشست دیگر، ما تعمداً برخی از مناطقی را که عضو اتحادیه اروپا نیستند (البته فعلاً) مشارکت دادیم تا به چشم اندازی از "بیرون" دست یابیم. همانطور که مشخص شد، شرکت کنندگان بیشتر بر روی نهادها و دولت‌ها تمرکز کردند و به مراتب کمتر به نقشی پرداختند که شهروندان اروپا (چه در کشورهای عضو اتحادیه اروپا و چه در کشورهای غیرعضو) می‌توانند و باید ایفا کنند. این به رغم این واقعیت است که ما در پاکس قویاً احساس می‌کنیم که شهروندان بازیگران مهمی در روند تأمین امنیت و تقویت اتحادیه اروپا به عنوان پروژه ای برای صلح هستند. چرایی و چگونگی این امر را می‌توان در مقاله ای که منعکس کننده مواضع پاکس است در یک سند جداگانه در مورد آینده اروپا مطالعه کرد (به وب سایت ما: www.paxforpeace.nl/EU2040 مراجعه کنید).

هدف از گزارش این سناریوسازی ها این است که محرکی برای شروع مباحث در این زمینه باشد. موضوع جالب توجه برای ما در پاکس، این است که هیچ یک از چهار سناریو به طور کامل با خواسته‌ها و ایده‌های ما مطابقت ندارد. ما خواهان حفظ و احترام به ارزش‌های اروپایی هستیم و احساس می‌کنیم روند همگرایی باید ادامه یابد، اما با این حال، سناریوی "ایالات متحده اروپا"، به ویژه به دلیل موقعیتی که برای اروپا در جهان در نظر می‌گیرد، به مذاق ما خوش نمی‌آید.

ما مشتاقانه منتظر بحث در مورد چهار سناریو هستیم، بنابراین لطفاً نظرات و ایده‌های خود را با ما در میان بگذارید!

میریام استرویک^۴،

مدیر برنامه‌های پاکس

مارس ۲۰۱۹

¹ Utrecht

² Belgrade

³ Kyiv

⁴ Miriam Struyk

خلاصه اجرایی

از روند همگرایی اروپا که منجر به تشکیل اتحادیه اروپا (EU) شد، اغلب به عنوان "پروژه ای برای صلح" یاد می‌شود. اتحادیه زغال سنگ و فولاد اروپا (ESCS) تحت یک قدرت مرکزی، تولید دو منبع ضروری برای جنگ را تحت نظارت خود در آورد. در سال ۲۰۱۲، کمیته نوبل^۱ جایزه صلح نوبل^۲ را به اتحادیه اروپا اعطا کرد، با این استدلال که جذب کشورهای واقع در اروپای مرکزی و شرقی در اتحادیه اروپا به صلح در این قاره کمک کرده است. با این حال، در سال‌های اخیر اتحادیه اروپا و "پروژه صلح" آن بیش از پیش تحت فشار قرار گرفته‌اند. این عدم قطعیت فزاینده در مورد مسیر آینده اتحادیه اروپا سؤالات زیادی را در این مورد مطرح می‌کند که اتحادیه اروپا به عنوان یک "پروژه صلح"، برای مثال در سال ۲۰۴۰ چگونه خواهد بود، و چه معنایی برای اروپا خواهد داشت.

هار سناریو برای اتحادیه اروپا به عنوان "پروژه ای برای صلح" در سال ۲۰۴۰ بر مبنای جلسات سناریوسازی در (هلند)، بلگراد (صربستان) و کیف (اوکراین)، به علاوه تحقیقات کتابخانه ای و بررسی‌های گسترده ساخته شد. جلسات سناریوسازی در نوامبر و دسامبر ۲۰۱۸ و با حضور ۵۲ نفر (۳۰ مرد و ۲۲ زن) برگزار شد. دو عدم قطعیت کلیدی در مرکز این چهار سناریو نهفته است:

• آیا احترام به ارزش‌های اتحادیه اروپا (مانند دموکراسی، حاکمیت قانون و احترام به حقوق بشر) پابرجا می‌ماند یا این ارزش‌ها بیش از پیش نادیده گرفته خواهند شد؟

• آیا اتحادیه اروپا همگرایی بیشتری را تجربه می‌کند یا دچار فروپاشی می‌شود؟

چهار سناریو برای سال ۲۰۴۰

پارانویید اندروید: اتحادیه اروپا به عنوان "پروژه ای برای صلح" باز تعریف می‌شود، زیرا اکنون بر امنیت و ثبات برای شهروندان خود تمرکز می‌کند. اتحادیه این کار را با هزینه زیادی انجام می‌دهد و در صورت لزوم امنیت را بر آزادی‌های مدنی ترجیح می‌دهد. این اتحادیه به یک ابر دولت شباهت دارد و از ابزارهای تکنولوژیک برای کنترل کامل از طریق نظارت بر امور داخلی و کنترل دقیق مرزهای خارجی برخوردار است. این اتحادیه‌ای درون نگر است و از خطرات جهان خارج واهمه دارد. اتحادیه برای تأمین ثبات در مرزهای خود و جلوگیری از ورود مهاجران، از رژیم‌های غیرلیبرال^۳ در کشورهای حائل واقع در پیرامون آن حمایت می‌کند.

ایالات متحده اروپا: اتحادیه اروپا به عنوان "پروژه ای برای صلح" به شکوفایی و رونق دست می‌یابد. دولت‌های اروپایی در قالب یک فدراسیون گردهم می‌آیند. همکاری‌ها نه تنها عمیق‌تر می‌شوند - نیروهای مسلح اتحادیه اروپا، دولت اتحادیه اروپا و مالیات اتحادیه اروپا - بلکه با پیوستن بالکان غربی و کشورهایمانند اوکراین و بازگشت بریتانیا گسترش نیز می‌یابند. در حالی که در داخل، پروژه صلح اتحادیه اروپا رفاه، امنیت، دموکراسی و حاکمیت قانون را برای کشورهای عضو به ارمغان آورده است،

¹ Nobel Committee

² Nobel Peace Prize

³ Illiberal Regimes

در خارج، رویکرد قدرت نرم آن به این معناست که گفتگو را به استفاده از زور ترجیح می‌دهد. در نتیجه، شماری از رژیم‌های غیرلیبرال در خاورمیانه و آفریقا می‌توانند از نقض حقوق بشر، سرکوب و منازعه‌رهایی یابند. علاوه بر این، گروه‌هایی از شهروندان وجود دارند که همچنان اتحادیه اروپا را پروژه نخبگان تلقی می‌کنند.

شرق، غرب، شمال بهترین اند: اتحادیه اروپا با تعدادی از شبکه‌های منطقه‌ای جایگزین شده است که اتحادیه اروپای شمالی (NEU)^۱، شکوفاترین و برجسته‌ترین آنهاست. این واقعیت که اتحادیه اروپا در قالب "پروژه صلح" یکپارچه دیگر وجود ندارد به این معنا نیست که ارزش‌های اروپایی مانند حقوق بشر و حاکمیت قانون از بین رفته باشد. از اینها گذشته، این ارزش‌ها از پیش در اتحادیه اروپا وجود داشته‌اند. دولت‌های اروپایی دموکراسی را با استفاده از فناوری مدرن تقویت کرده‌اند و مردم را بیشتر در تصمیم‌گیری‌ها دخالت داده‌اند. دیگر هیچ‌گونه همکاری ساختاری در قالب اتحادیه اروپا در زمینه سیاست‌های خارجی، امنیتی یا دفاعی، یا دادگستری و امور داخلی وجود ندارد. جدا از همکاری در ناتو، کشورها، مناطق و شهرها به دنبال راه‌حل‌های انعطاف‌پذیر برای چالش‌های نوظهور هستند. در نتیجه، کشورهای اروپایی در عرصه بین‌المللی قدرت و نفوذ نسبی خود از دست داده و در مقابل به قدرت و نفوذ بازیگرانی مانند چین و روسیه افزوده شده است. به علاوه، این تجربه شبکه‌ای در برابر ناآرامی‌های اجتماعی داخلی و دسیسه‌ها و حملات خارجی آسیب‌پذیر است.

همه علیه همه: اتحادیه اروپا و ناتو از هم پاشیده‌اند. دولت‌ها منافع کوتاه مدت امنیتی و اقتصادی را دنبال می‌کنند و برای این منظور به صورت موردی و فرصت طلبانه با یکدیگر همکاری می‌کنند. امنیت دولت و گروه اکثریت، از اصول مهم حکمرانی^۲ است و سرکوب گروه‌های اقلیت و مخالفان ابزار اصلی حکومت است. در سطح ملی، ناآرامی‌های اجتماعی، جهادگرایی^۳ و جدایی طلبی^۴ مکرراً رخ می‌دهند، اما تنش‌ها و منازعات بین‌المللی نیز رواج دارند. از این رو، کشورها در زمینه دفاع و امنیت سرمایه‌گذاری زیادی می‌کنند. کشورهای بالکان غربی به ویژه با منازعات خشونت‌آمیز و ازسرگیری نسل‌کشی مواجه‌اند.

پیام‌های اصلی

- ۱- "پروژه‌های صلح" و به معنای واقعی کلمه صلح، نباید بدیهی تلقی شوند و نیاز به صیانت مداوم دارند. اتحادیه اروپا برای اینکه "پروژه ای برای صلح" در آینده باقی بماند ظرفیت زیادی دارد، اما این واقعیت که اتحادیه اروپا وجود دارد به این معنی نیست که آن نیز به نحو اجتناب‌ناپذیری "پروژه ای برای صلح" خواهد بود.
- ۲- به نظر می‌رسد چهار چالش نقش ویژه‌ای در آینده اتحادیه اروپا به عنوان "پروژه ای برای صلح" دارند که از جمله از سوی صلح‌سازان نیازمند توجه‌اند:

¹ North European Union

² Governance

³ jihadism

⁴ Separatism

- چگونه همبستگی داخلی و خارجی را در یک راستا قرار دهیم.
- چگونه می‌توان اطمینان حاصل کرد که از فناوری به عنوان یک نیروی خیر استفاده می‌شود.
- چگونه می‌توان اطمینان حاصل کرد سیاست‌های لیبرال دربردارنده راه حل‌هایی برای بازنندگان یا کسانی است که احساس می‌کنند در نتیجه این سیاست‌ها شکست خورده‌اند.
- چگونه شهروندان را در مرکز همه تلاش‌ها قرار دهیم.

پیامدها برای سیاست‌گذاری

بر اساس این سناریوها، شرکت‌کنندگان پیامدهای سیاسی زیر را برای جامعه صلح‌سازان فهرست کرده‌اند:

۱. اطمینان یافتن از اینکه از فناوری به عنوان یک نیروی خیر استفاده می‌شود

۲. درک بهتر انگیزه‌هایی که مردم را به حمایت از پوپولیسم سوق می‌دهد بهتر و توجه به دغدغه‌های آنها

۳. تفکر درباره مدرن‌سازی یا بازتعریف هنجارها و ارزش‌ها و به روز رسانی قراردادهای اجتماعی

۴. حمایت از صلح‌سازی در خارج از اتحادیه اروپا

۵. ایجاد شبکه‌های جامعه مدنی و سازمان‌های صلح‌ساز در آن سوی مرزها

۶. سرمایه‌گذاری در راه‌حل‌های سازگار با محیط زیست

۷. پذیرش و جذب مهاجران

۸. مشارکت بیشتر شهروندان در شکل‌گیری آینده اتحادیه اروپا

۹. به ویژه مشارکت بیشتر جوانان در شکل‌گیری آینده اتحادیه اروپا

مقدمه

فرآیند همگرایی اروپا که منجر به شکل‌گیری اتحادیه اروپا (EU)^۱ شد، اغلب "پروژه ای برای صلح" تلقی می‌شود. برای مثال، اتحادیه زغال سنگ و فولاد اروپا (ESCE)، در سال ۱۹۵۱ به منظور ایجاد یک قدرت مرکزی تأسیس شد که تولید دو منبع ضروری برای جنگ را تحت نظارت در می‌آورد. همانطور که رابرت شومان^۱ ادعا کرد این اتحادیه جنگ را نه تنها غیرقابل تصور، بلکه از نظر مادی غیرممکن می‌کند.^۲ در سال ۲۰۱۲، کمیته نوبل جایزه صلح نوبل را به اتحادیه اروپا اعطا کرد، با این استدلال که جذب کشورهای اروپای مرکزی و شرقی در اتحادیه اروپا پس از پایان جنگ سرد به صلح در این قاره کمک کرد، در حالی که چشم انداز عضویت در اتحادیه اروپا مصالحه را در کشورهای بالکان تقویت نمود.^۳ با این حال، در نظر گرفتن همگرایی اروپایی به عنوان "پروژه ای برای صلح" بیش از حد تک بعدی خواهد بود. روند همگرایی اروپا طی جنگ سرد آغاز شد تا اروپا را کمتر در برابر تهدیدات (مفروض) شوروی آسیب پذیر سازد، در حالی که از منظر روسیه، گسترش اتحادیه اروپا به سمت شرق اغلب در قالب سیاست قدرت پنداشته می‌شود.^۴

"پروژه صلح" اروپا در چهارراه

در سال‌های اخیر، اتحادیه اروپا با چالش‌های مختلفی از بحران مالی و مهاجرت گرفته تا برگزیت* مواجهه بوده است. محیط سیاسی جهانی نه تنها از نظر خارجی - به دلیل بدتر شدن روابط با روسیه و با ایالات متحده در دولت ترامپ - بلکه از لحاظ داخلی نیز - به دلیل ظهور احزاب پوپولیستی یا ملی‌گرا^۲ خصمانه‌تر شده است. علاوه بر این، نهادهای اتحادیه اروپا ارزش‌های دموکراتیک و حاکمیت قانون را در کشورهایی مانند مجارستان و لهستان در معرض تهدید قرار می‌دهند.^۵

این عدم قطعیت فزاینده در مورد جهت‌گیری اتحادیه اروپا سؤالات زیادی در مورد اینکه اتحادیه اروپا به عنوان یک "پروژه صلح" در آینده به چه شکلی در خواهد آمد و چه معنایی برای اروپا خواهد داشت، مطرح می‌کند. آیا گسترش اتحادیه اروپا ادامه خواهد داشت یا خیر؟ آیا همگرایی اتحادیه اروپا تعمیق بیشتری خواهد یافت یا خیر؟ آیا گرایش‌های ناسیونالیستی یا پوپولیستی بیشتری در اروپا حاکم خواهند شد یا خیر؟ شاید حتی این سؤال مطرح باشد که آیا اتحادیه اروپا همچنان به حیات خود ادامه خواهد داد یا نه، و غیره. و پاسخ به همه این سؤالات برای کل اروپا چه معنایی خواهد داشت؟

سناریوها و هدف آنها

¹ Robert Schuman

² Nationalist

* خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا

هنگام اندیشیدن به پاسخ به این سؤالات و پیامدهای آنها برای دموکراسی، حقوق بشر و صلح در اتحادیه اروپا و قاره گسترده‌تر - بالکان غربی^۶ و همسایگان شرقی^۷ - گردآوری افکار در مورد تحولات احتمالی بلندمدت احتمالی با شناسایی آینده‌های بدیل به منظور آماده سازی و برنامه‌ریزی برای آنچه در پیش است، مفید می‌باشد. حداقل دو دلیل برای این امر وجود دارد.

نخست، توصیفات سناریوها موجب درگرفتن بحث در مورد موضوع مورد بررسی می‌شود. این سناریوها امکان شکل ساخت یافته‌تری از مباحث در مورد تحولات آینده را فراهم می‌آورند و در نتیجه، چگونه باید به عوامل فعلی مؤثر بر این تحولات پرداخت و آنها را شکل داد. به این ترتیب، بحث در مورد سناریوها گفتگو را تقویت می‌کند و ممکن است به راه‌حل‌های مورد توافق یا مشترک منجر شود.

دوم، سناریوها ابزاری برای برنامه‌ریزی سیاسی هستند، زیرا به نحوی سازنده آینده‌ها و واقعیت‌هایی را که نیاز به آینده‌نگری دارند، مورد کنکاش قرار می‌دهند. برنامه‌ریزی برای آینده‌های بدیل انعطاف‌پذیری سازمان‌ها را افزایش می‌دهد، زیرا باعث می‌شود سازمان‌ها در مورد اهدافشان و آنچه در هر سناریو مورد نیاز است، بیندیشند. همانطور که زمانی دوایت دی. آیزنهاور گفت: "برنامه‌ها بی ارزش هستند، اما برنامه ریزی همه چیز است."^۸

تفکر سناریویی ریشه در برنامه‌ریزی نظامی دارد، اما پس از اینکه شرکت نفت رویال داچ شل^۱ ثابت کرد بهتر از رقبای خود قادر به عبور از بحران نفتی دهه ۱۹۷۰ است، مورد استقبال بخش خصوصی و عمومی قرار گرفت. دلیل آن چه بود؟ این شرکت از قبل در مورد آینده‌ای بدیل اندیشیده بود که در آن به صورت بالقوه یک بحران نفتی روی خواهد داد و در نتیجه، به لحاظ سیاستگذاری و برنامه‌ریزی به مراتب آماده تر بود.^۹

سناریوها برای تأمین دو هدف (یعنی برانگیختن مباحث و ابزاری برای برنامه‌ریزی سیاسی)، لازم است شماری از معیارها را تحقق بخشند. آنها باید خلاقانه اما قابل قبول باشند. سناریوها باید به چیزهای غیر قابل تصور فکر کنند و حتی گزینه‌های ناخوش‌آیند را بررسی کنند. هدف آنها این است که خواننده را وادار نمایند در مورد آنچه ممکن است در آینده اتفاق بیفتد و چرایی آن بیندیشند. با این حال، آنها نباید وارد قلمرو غیرممکن‌ها شوند، زیرا در این صورت اعتبار خود را در زمینه سیاستگذاری از دست خواهند داد و فقط داستانی تخیلی به نظر می‌آیند. به همین دلیل، هر آینده بدیل نیز باید از انسجام درونی برخوردار باشد.

منظور از سناریوهای ارائه شده در این گزارش پیش بینی نیست. هدف آنها این است که با ارائه نمایی ۳۶۰ درجه از همه آینده‌های بدیل، آنچه ممکن است اتفاق بیفتد را به تصویر بکشند. به همین دلیل، آن‌ها سعی می‌کنند طیف گسترده‌ای از آینده‌های بالقوه را پوشش دهند تا پتانسیل بحث را به حداکثر برسانند، و به سیاست‌گذاران این امکان را بدهند که عدم قطعیت را بپذیرند و برای آینده‌های مختلفی که ممکن است رخ دهند، آماده باشند. این مقاله چهار سناریو را برای اتحادیه اروپا به‌عنوان "پروژه ای برای صلح" در سال ۲۰۴۰ ارائه می‌کند. آنچه آینده رقم خواهد زد، دقیقاً شبیه هیچ یک از سناریوهای شرح داده شده در زیر نخواهد بود، اما احتمالاً شامل ویژگی‌های برخی از آنها یا همه آنها می‌باشد.

^۱ Royal Dutch Shell

سناریوها و هدف پاکس

در این دوران عدم قطعیت و ترس فزاینده در مورد صلح و امنیت در آینده، زمانی که سیاست‌ها بیش از پیش برای ثبات کوتاه‌مدت به بهای صلح پایدار بلندمدت تنظیم می‌شوند، پاکس می‌خواهد بحث درباره آینده را بر انگیزد. آیا اروپایی‌ها، چه دولت‌ها و چه شهروندان، هنوز جرأت دفاع از صلح را دارند؟ آیا اتحادیه اروپا طرفدار صلح است؟

با توجه به پویای سیاسی کنونی، برگزیت، به چالش کشیده شدن لیبرال دموکراسی حتی در داخل اتحادیه اروپا، و تغییر محیط بین‌المللی، پاکس معتقد است چشم انداز صلح سازی شایسته آن است که در بحث‌های آتی درباره امنیت و همگرایی اروپا مشارکت کنیم. اعضای جامعه صلح‌سازان باید اهمیت صلح را با صدای بلند در زمانی بیان کنند که برخی از بنیان‌های همگرایی اروپایی ممکن است در خطر قرار گرفته باشد.

پاسخ مؤثر جامعه صلح‌سازان به چالش‌های جاری و آتی نیازمند رویکردی سنجیده، جامع، متعادل و بلندمدت است. تلاش‌های پاکس با تدوین این سناریوها، برای برنامه‌ریزی و آماده‌سازی و نیز انجام مباحث گسترده‌تر درباره آینده صلح، امنیت، دموکراسی، حقوق بشر و حاکمیت قانون در اروپا آغاز می‌شود. سناریوهای ارائه شده در این گزارش هدف نهایی تلاش‌های پاکس نیستند؛ بلکه آنها برای ادامه گفتگوها، با تمام شرکای پاکس که در تدوین این سناریوها دخیل بوده‌اند، و نیز با دیگران در جامعه گسترده‌تر صلح‌سازان، سیاست‌گذاران و عموم مردم بکار می‌آیند. پاکس بر مبنای این سناریوها و پیام‌های اصلی آنها، در هفته‌های قبل از انتخابات پارلمان اروپا (۲۳ تا ۲۶ مه ۲۰۱۹)، چندین مناظره، کارگاه و رویداد عمومی برگزار خواهد کرد. یک پویانمایی در مورد سناریوهای آینده منتشر خواهد ساخت و وبسایتی را راه‌اندازی خواهد کرد.^{۱۰} تا در مورد آینده اتحادیه اروپا به عنوان "پروژه ای برای صلح" به بحث بپردازد. به این ترتیب، این سناریوها نقطه شروع ابتکار عملی گسترده‌ترند که فرآیندی برای تأمل و اندیشه را در مورد چگونگی ترویج صلح در اتحادیه اروپا و فراتر از مرزهای آن در آینده به راه می‌اندازند.

روش‌شناسی

سناریوهای ارائه شده در این مقاله با استفاده از روش‌شناسی سناریو شل تدوین گردیدند.^{۱۱} عناصر اصلی آنها مبتنی بر یافته‌های کارگاه سناریوسازی اند که در اوترخت، هلند، در ۲۲ تا ۲۳ نوامبر ۲۰۱۸، با شرکت دانشگاهیان، جامعه مدنی و متخصصانی عمدتاً از اتحادیه اروپا تشکیل شد. کارگاه‌های سناریوسازی بعدی به ترتیب در بلگراد، در ۱۷-۱۸ دسامبر، و در کیف، در ۲۰-۲۱ دسامبر، درون داده‌های بیشتری مورد تأثیر اتحادیه اروپا به عنوان "پروژه ای برای صلح" در بالکان غربی و همسایگان شرقی، ورودیه‌های بیشتری ارائه دادند. دانشگاهیان، جامعه مدنی، سیاستمداران، روزنامه نگاران و دست‌اندرکاران در این نشست‌ها

شرکت داشتند. در بلگراد، اکثر شرکت کنندگان از بالکان غربی و در کیف از همسایگان شرقی بودند. در مجموع، ۵۲ نفر (۳۰ مرد و ۲۲ زن) در جلسات گفتگو شرکت کردند. درون داده‌های این کارگاه‌ها، همراه با مطالعات کتابخانه‌ای دیگر، منجر به تهیه پیش‌نویس سناریوهایی شد که توسط کسانی که مأمور بازبینی آنها شده بودند آزمایش و اصلاح شدند. به دنبال آن فرآیند چهار مرحله‌ای سناریوسازی آغاز شد.

گام اول، تعیین افق زمانی برای نمایش سناریوها بود. سال ۲۰۴۰ به این دلیل انتخاب شد که امکان تدوین سناریوهایی به اندازه کافی متفاوت را فراهم می‌سازد. با این حال، این امر سناریوها را برای آینده نزدیک کمتر معتبر نمی‌سازد. هنگامی که نخستین ویژگی‌های یک سناریو ساخته و پرداخته شد، می‌توان آنها را به منظور تعدیل‌های بالقوه در سیاستگذاری‌ها پایش کرد.

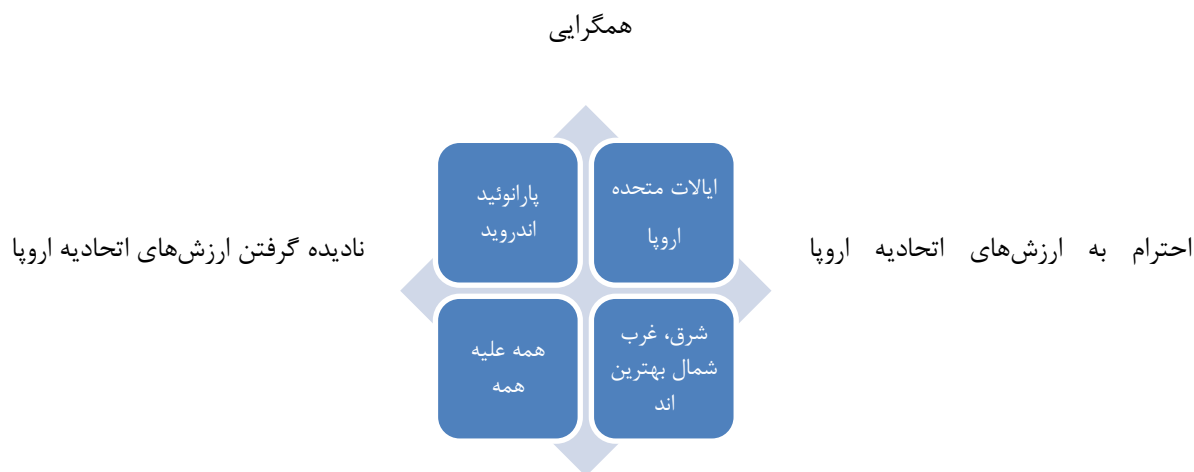
گام دوم شناسایی روندها و تحولاتی بود که ممکن است بر اتحادیه اروپا به عنوان "پروژه ای برای صلح" در سال ۲۰۴۰، هم روندها و تحولاتی که احتمال وقوع دارند - "احتمالات" - و هم آنهایی که نامشخص هستند - "عدم قطعیت‌ها"، تأثیر بگذارند. در حالی که عدم قطعیت‌ها تفاوت بین سناریوها را تعیین می‌کند، احتمالات مشخص می‌کنند در چه مواردی اشتراک دارند. عدم قطعیت‌ها و احتمالات به یک اندازه برای نمایش محتویات سناریوها مهم هستند. فرضیات اشتباه در مورد احتمالات ممکن است به این انتقاد منجر شود که این سناریوها غیر واقعی اند.

گام سوم، تعریف عدم قطعیت‌های کلیدی بود - مهم‌ترین و نامعلوم‌ترین متغیرهایی که اساس شبکه محوری سناریوها را تشکیل می‌دهند.

گام نهایی تدوین سناریوها بر اساس چگونگی ایجاد متغیرهای باقیمانده - عدم قطعیت‌ها و احتمالات، نیروهای محرک و بازیگران - در هر سناریو بود (به شکل ۱ در زیر مراجعه کنید).

شکل ۱

سناریوهایی برای اتحادیه اروپا به عنوان "پروژه ای برای صلح" در سال ۲۰۴۰



احتمالات و عدم قطعیت‌ها

هنگام تصور اتحادیه اروپا به عنوان "پروژه ای برای صلح" در سال ۲۰۴۰، مهم است از آنچه محتمل است آگاه باشیم. شرکت‌کنندگان در کارگاه اوترخت تعدادی از مسائل، روندها و تحولات را به صورت محتمل دسته بندی کردند. رایج‌ترین احتمالات پذیرفته شده که مرتبط تلقی می‌شدند عبارت بودند از: اینکه تغییرات آب و هوایی بر اتحادیه اروپا و اروپا تأثیر خواهد گذاشت؛ اینکه دولت-ملت‌ها هر یک به نوعی واحدهای مهم حکمرانی باقی خواهند ماند؛ اینکه اشکال ناسیونالیسم خشونت آمیز و غیر خشونت آمیز باقی خواهند ماند؛ اینکه بازیگران غیر اروپایی مانند چین، روسیه و ایالات متحده مسلط تر از اتحادیه اروپا خواهند بود و چه بسا به رقبای آن تبدیل شوند؛ اینکه تحرک مردم افزایش خواهد یافت؛ اینکه جمعیت‌ها به طور فزاینده‌ای از نظر فرهنگی متنوع خواهند شد؛ اینکه اهمیت شهرها نسبت به مناطق روستایی افزایش خواهد یافت؛ اینکه جمعیت‌ها پیر خواهند شد؛ اینکه پیشرفت فناوری ادامه خواهد داشت؛ و اینکه پیچیدگی جامعه افزایش خواهد یافت.

تعدادی از عدم قطعیت‌ها نیز شناسایی شد. آیا اتحادیه اروپا می‌تواند از منازعات داخلی جلوگیری کند؟ آیا اتحادیه اروپا یک بازیگر بزرگ جهانی باقی خواهد ماند؟ آیا این اتحادیه فراگیر خواهد بود یا انحصاری؟ آیا گسترش اتحادیه اروپا ادامه خواهد داشت؟ آیا اتحادیه اروپا با کشورها و مناطق همسایه روابطی دوستانه یا غیر دوستانه خواهد داشت؟ آیا اتحادیه اروپا با روسیه همکاری نزدیکتری خواهد داشت؟ آیا نفوذ چین بر اروپا همچنان رو به افزایش خواهد بود؟ آیا رشد اقتصادی ادامه خواهد داشت و به طور مساوی توزیع خواهد شد؟ آیا یورو دوام خواهد آورد؟ آیا اتحادیه اروپا قادر به مقابله با مهاجرت خارجی و جا به جایی‌های داخلی جمعیت خواهد بود؟ آیا جوامع اروپایی برای غلبه بر چالش‌های جهانی شدن^۱ و پیشرفت فناوری به اندازه کافی انعطاف پذیر خواهند بود؟ آیا تغییرات آب و هوایی سبب تقابل یا همکاری خواهد شد؟ آیا قطبی شدن^۲ فعلی بین "جناح چپ" و "جناح راست" در سیاست و فروپاشی احزاب میانه رو ادامه خواهد داشت؟ و آیا دموکراسی قادر خواهد بود خود را بازسازی کند و نوآوری به خرج دهد، یا به طور فزاینده‌ای شاهد حکمرانی غیر لیبرال خواهیم بود؟

عدم قطعیت‌های کلیدی

در کارگاه آموزشی اوترخت، شرکت‌کنندگان دو تحول را شناسایی کردند که برای آینده اتحادیه اروپا به‌عنوان "پروژه ای برای صلح" در سال ۲۰۴۰ بسیار مهم هستند، اما مسیری را که در آینده طی خواهند کرد، بسیار نامعلوم است. اینها عبارت از دو عدم قطعیت کلیدی می‌باشند:

(۱) آیا احترام به ارزش‌های اتحادیه اروپا پابرجا خواهد ماند یا اینکه این ارزش‌ها بیش از پیش نادیده گرفته خواهند شد؟

¹ Globalisation

² Polarization

نخستین عدم قطعیت کلیدی به میزان احترام اتحادیه اروپا به ارزش‌هایی مربوط می‌شود که بر پایه آن بنا شده و در معاهده اتحادیه اروپا به این صورت تدوین شده اند: "احترام به کرامت انسانی، آزادی، دموکراسی، برابری، حاکمیت قانون و حقوق بشر، از جمله حقوق افراد متعلق به اقلیت‌ها". کشورهای عضو در این ارزش‌ها مشترک اند؛ و تکثرگرایی^۱، عدم تبعیض، تساهل، عدالت، همبستگی و برابری بین زنان و مردان بر جوامع آنها حاکم است.

۲) آیا اتحادیه اروپا همگراتر یا واگراتر خواهد شد؟

دومین عدم قطعیت کلیدی، میزان همگرایی در اتحادیه اروپا یا در کل در سناریوهایی است که در آنها اتحادیه اروپا دیگر وجود ندارد. اگر اتحادیه اروپا همگراتر شود، دولت‌ها اختیارات بیشتری به اتحادیه اروپا واگذار خواهند کرد و کشورهای اروپایی بیشتری عضو اتحادیه اروپا خواهند شد. اگر اتحادیه اروپا واگراتر شود، اختیارات اتحادیه اروپا به سطوح پایین‌تر — برای مثال مناطق، دولت - ملت‌ها، واحدهای فرودولتی و شهرها - منتقل و تعداد کشورهای عضو کاهش خواهد یافت. در نهایت، این به معنای پایان اتحادیه اروپا و فراتر از آن کاهش انسجام بخش‌های تشکیل‌دهنده آن — یعنی کشورهای عضو - خواهد بود.

بر اساس این دو عدم قطعیت کلیدی، شبکه‌ای ساخته شد که در آن محورهای X و Y دو عدم قطعیت کلیدی بالا را نشان می‌دهند. هر مکعب نشان دهنده یک سناریو است (شکل ۱ را ببینید).

این گزارش چهار سناریوی ارائه شده در مکعب‌های شبکه را مورد بحث قرار می‌دهد. این سناریوها عبارتند از:

۱. پارانوئید اندروید - بی‌توجهی فزاینده به ارزش‌های اتحادیه اروپا و همگرایی بیشتر اتحادیه اروپا؛
۲. ایالات متحده اروپا - احترام بیشتر به ارزش‌های اتحادیه اروپا و همگرایی بیشتر اتحادیه اروپا.
۳. شرق، غرب، شمال بهترین اند - احترام بیشتر به ارزش‌های اتحادیه اروپا و واگرایی بیشتر اتحادیه اروپا.
۴. همه علیه همه - بی‌توجهی فزاینده به ارزش‌های اتحادیه اروپا و واگرایی بیشتر اتحادیه اروپا.

راهنمای خوانندگان

توصیف این چهار سناریو با تاریخ آینده یک دوره از ۲۰۱۹ تا ۲۰۴۰ شروع می‌شود. این تاریخ به زمان گذشته نوشته شده تا تاکید شود آنها دیدگاهی گذشته نگر از ۲۰۴۰ ارائه می‌دهند. سپس، توصیف سناریوها در زمان حال صورت می‌گیرد، که در قالب طیفی گسترده نشان دهد سناریوها در سال ۲۰۴۰ به چه صورت خواهند بود: (الف) به طور کلی؛ (ب) با توجه به صلح و امنیت در اروپا؛ و (ج) با توجه به وضعیت اتحادیه اروپا به عنوان "پروژه ای برای صلح". هر یک از سناریوها همچنین با کادری همراه است که ویژگی‌های اصلی آن را به صورت اجمالی شرح می‌دهد و حاوی نقل قول‌هایی از افرادی است که در چارچوب این سناریوها زندگی می‌کنند. این مقاله با تعدادی نتیجه‌گیری در رابطه با سناریوها و همچنین پیامدهای سیاسی ناشی از این سناریوسازی به پایان می‌رسد.

آندروئید پارانوئید

¹ Pluralism

تاریخ آینده

پس از بحران مهاجرت در سال ۲۰۱۵، ترس از مهاجران و "تروریسم"^۱ هرگز از بین نرفت و بیگانه‌هراسی^۲ نه تنها توسط احزاب افراطی جناح راست مورد بهره‌برداری قرار گرفت، بلکه به طور فزاینده‌ای از سوی عموم مردم به عنوان بخشی از جریان اصلی گفتمان سیاسی پذیرفته شد. این موارد در پی حملات چشمگیر و همزمان سال ۲۰۲۳ به پارلمان‌های رم، استکهلم^۳ و ورشو^۴ که طی آن ۵۷۸ نفر از جمله اعضای پارلمان کشته شدند، تشدید شد. برخی "تروریست‌ها" از تبار مهاجران بودند، در حالی که برخی دیگر به عنوان پناهجو وارد اروپا شده بودند. اتحادیه اروپا با اعلام اینکه این حملات حمله به همه محسوب می‌شود، واکنش نشان داد و اقتضا می‌کند در برابر آنها به اقدامی جدی اگر نگوییم شدید دست زده شود. به دلیل خشم عمومی، کشورهای عضو تصمیم به توقف "تروریسم" گرفتند و کشتار بیشتر غیرنظامیان بی‌گناه نیازمند تلاش مشترک اتحادیه اروپا برای حفاظت از مرزهای خارجی و نفوذناپذیر ساختن آنها همراه با رفع تهدیدات امنیتی داخلی از طریق نظارت و کنترل شدید است.

در تب و تاب آن لحظه، فراخوان‌های مردمی پرخاشگرانه تر، حتی لیبرال‌ترین کشورها را نیز تحت فشار قرار داد تا قوانین محافظه‌کارانه‌تر و سخت‌گیرانه‌تری را وضع کنند. نخستین گام‌ها که به واسطه نیاز به دفاع از ارزش‌های اروپایی در برابر تهدید خارجی از مشروعیت برخوردار شده بود، در مسیری برداشته شد که در نهایت منجر به این شد که بسیاری از این ارزش‌های اتحادیه اروپا نادیده گرفته شوند. بلافاصله پس از این حملات، همه کشورهای عضو اتحادیه اروپا به طور مشترک حکومت نظامی اعلام کردند. به زودی تصمیم گرفته شد که تنها مهاجرانی از شماری محدود از کشورهای توسعه یافته و مسیحی (کاتولیک، ارتدوکس یا پروتستان) و نیز پناهندگانی از داخل اتحادیه اروپا پذیرفته شوند. عملاً مهاجرت مسلمانان ممنوع شد. بعداً، اتحادیه اروپا قوانینی وضع کرد که بیش از پیش امکان نظارت و کنترل شدید بر مهاجران و همه شهروندان اتحادیه اروپا را فراهم کرد و در اصل حکومت نظامی را دائمی ساخت. دستگیری مظنونان بدون رعایت رویه‌های معمول قضایی که حقوق مدنی را نقض می‌کند، در صورتی که برای امنیت فیزیکی مردم در اتحادیه اروپا ضروری تلقی شود، به امری پذیرفته شده تبدیل گردید.

با توجه به ترس از جهان خارج، ناسیونالیسم اروپایی در میان مردم از ناسیونالیسم در سطح کشورهای عضو فراتر رفت که به این معنی بود که کشورهای عضو در زمینه متمرکز ساختن برخی وظایف مهم حکمرانی در سطح اتحادیه اروپا پذیرا تر شده‌اند. در سال ۲۰۲۹، پس از ایجاد اتحادیه سیاسی و دیجیتالی زیر نظر کمیسیون اروپا، وظایف نظارتی و کنترلی به اختیارات آژانس اروپایی برای مدیریت عملیاتی سیستم‌های فناوری اطلاعات در مقیاس بزرگ در حوزه آزادی، امنیت و دادگستری (eu-LISA) اضافه شد. این آژانس در حالی که مقر خود را در تالین^۵ حفظ کرد، به آژانس اروپایی امنیت داخلی و مبارزه با تروریسم^۶ (eu-ACT) تغییر نام داد و وظیفه رهبری تمام اقدامات اتحادیه اروپا در مورد این موضوعات را بر عهده گرفت.

بدیهی است که این اقدامات به سادگی انجام نشد. بسیاری از افراد آزاد اندیش در این فکر بودند که آیا سهل‌انگاری در مورد بسیاری از حقوق و آزادی‌های مدنی به نفع امنیت رویکرد درستی است؟ برخی، برای مثال، در برابر "ممنوعیت ورود

¹ Terrorism

² Xenophobia

³ Stockholm

⁴ Warsaw

⁵ Tallinn

⁶ European Agency for Internal Security and Counter-Terrorism

مسلمانان "بسیار صریح اللهجه بودند. با این حال، اکثریت مردم اتحادیه اروپا حق امنیت و زندگی را بر همه حقوق و آزادی‌های دیگر ترجیح می‌دادند. آنها بسیاری از هشدارهای نادرست را که سیستم نظارتی جدید در ابتدا صادر می‌کرد به‌عنوان مشکلات اولیه می‌پذیرفتند. در نتیجه، تظاهرات لیبرالی و اعتراضات اجتماعی در مخالفت با تغییرات فایده‌ای نداشت. این تظاهرات و اعتراضات حتی به واکنش‌های خشونت‌آمیز از سوی گروه‌های جناح راستی انجامیدند که می‌خواستند "خائنان" را سرکوب کنند.

مشخصات اصلی سناریو پارانوئید آندروید

کنشگر (بازیگران) اصلی

اتحادیه اروپا بیش از پیش متمرکز

پیشران‌های مهم

ترس از تروریسم و مهاجرت؛ و توسعه فناوری تحت کنترل اتحادیه اروپا

خشونت یا سرکوب دولتی

منابع ناامنی اروپا

سناریوی سال ۲۰۴۰

در سال ۲۰۴۰، اتحادیه اروپا از ۲۷ عضو اتحادیه تشکیل شده و منطقه‌ای نسبتاً مرفه است. بسیاری از سیاست‌های آن بر ترس عموم مردم از جانب کسانی استوار است و مشروعیت پیدا می‌کند که از آفریقا و خاورمیانه، تحت فشار تغییرات آب و هوایی و نزاع بر سر منابع — برای مثال، بر سر آب و زمین - رویای زندگی بهتری در اتحادیه اروپا را در سر دارند. فرض اصلی این است که این مهاجران نه تنها شیوه زندگی اروپایی را تغییر می‌دهند، بلکه ناامنی و "تروریسم" را نیز به همراه خواهند داشت. این ترس از "تروریسم" و مهاجرت فراگیر است و ماهیت اتحادیه اروپا را به کلی تغییر داده است. از آنجا که ورود بی‌رویه به اتحادیه اروپا عملاً غیرممکن است و امکان مهاجرت قانونی به شدت کاهش یافته است، مهاجرت به اتحادیه اروپا تقریباً به طور کامل متوقف شده است. در نتیجه، برای مقابله با مشکل جمعیت رو به پیر شدن خود، این قلعه راستین اروپا باید فرزندآوری (مشوق‌های مالی برای خانواده‌های بزرگتر) را ترویج نماید، نیروی کار روباتی را توسعه دهد و تحقیقات در مورد شبیه‌سازی را تسریع کند. جمعیت مسیحی کشورهای بالکان غربی و همسایگان شرقی ذخایر نیروی کار بیشتری در مواردی فراهم می‌کند که ایجاد وسایل خودکار و هوش مصنوعی کافی نیست.

علاوه بر بازار داخلی و ارز مشترک، اتحادیه اروپا سیاست امنیتی و دفاعی داخلی و خارجی خود را متمرکزتر کرده است و دارای نیروهای مسلح اتحادیه اروپا، نیروی پلیس اتحادیه اروپا، دستگاه امنیت داخلی اتحادیه اروپا و کنترل مرزی اتحادیه اروپا است. اتحادیه به مراتب چابک‌تر از قبل است - یک نیروی اقتصادی و ژئوپلیتیک جهانی که باید روی آن حساب کرد. این اتحادیه تغییرات آب و هوایی و وابستگی به سوخت‌های فسیلی خارجی را تهدیدی امنیتی به حساب می‌آورد و از این رو، سرمایه‌گذاری زیادی برای سبز کردن اقتصاد خود انجام داده است. این اتحادیه در فناوری (سبز)، هوش سایبری و هوش مصنوعی در سطح

جهان پیشگام است. "سیلیکون ایرلند"^۱ به ویژه پیشران تحولات جدید است. پیشرفت‌های فناوری از سرمایه‌گذاری‌های عظیم اتحادیه اروپا در بخش فناوری و آموزش فناوری ناشی می‌شود و تضمین می‌کند که بروکسل همیشه از بازیگران غیردولتی و خارجی جلوتر است. این سرمایه‌گذاری‌های عمومی در زمینه فناوری، دفاع و امنیت به رشد اقتصادی مستمر منجر می‌شود، زیرا فناوری منبع اصلی در جهان است. افزون بر این، از آنجا که اتحادیه اروپا شرکت‌های اروپایی را مجبور ساخته که تولیدات خود را به سرزمین اتحادیه اروپا بازگردانند، به قدرت‌های خارجی مانند چین وابسته نیست.

"صلح، امنیت فیزیکی برای مردم است"

اولریش اشتاین^۲ (آلمان)

با این حال، هنجارها و ارزش‌های مشترک نیز بازتعریف شده‌اند، زیرا ارزش‌های اصلی اتحادیه اروپا به سمت نظم، پیش‌بینی پذیری، امنیت فیزیکی و همبستگی داخلی اتحادیه اروپا جهت‌گیری شده‌اند. "دولت" اتحادیه اروپا و امنیت فیزیکی برای شهروندان آن به مراتب مهمتر از آزادی‌های مدنی است. تدابیر و مقررات شدید امنیتی و نظارت و کنترل بر شهروندان به این معنی است که آزادی‌های مدنی به شدت محدود شده است. در مواردی که "منافع ملی" در خطر باشد، آزادی بیان^۳ و آزادی مطبوعات^۴ به حالت تعلیق در می‌آیند. دوربین‌ها، نظارت سایبری و فضایی با تشخیص چهره و هوش مصنوعی به کمال خود رسیده‌اند، به این معنی که اقدام اتحادیه اروپا علیه مواد مخدر و جنایات سازمان یافته (eu-ACT) از محل اقامت و فعالیت‌های همه افراد در قلمرو اتحادیه اروپا آگاه است و حتی تا حدود زیادی قادر به پیش‌بینی و پیشگیری از تهدیدات امنیتی آینده است که منجر به ریشه کن شدن تقریبی جرم و جنایت شده است. پیشرفت فناوری امکان کنترل تقریباً مطلق را فراهم می‌کند و این امر امنیت تقریباً مطلق را تضمین می‌نماید. اکثر مردم از چنین محدودیت‌هایی برای حقوق و آزادی‌های خود بدشان نمی‌آید، زیرا احساس می‌کنند که تأمین امنیت موجه است، و استدلال می‌نمایند که "چنانچه قصد بدی ندارید، سازمان‌های امنیتی شما را اذیت نمی‌کنند".

"صلح فقدان جنگ است"

آناستازیا ملیک^۵ (اوکراین)

اتحادیه درون نگر است و بر تقویت انسجام داخلی از طریق ایجاد هویت اروپایی، با استفاده از نمادهای تاریخی و فرهنگی مشترک تمرکز دارد. اتحادیه همچنین با اساساً متفاوت و بیگانه دانستن به‌ویژه آفریقا، جهان عرب، چین و روسیه، جهان خارج را در قالب دیگری به تصویر می‌کشد. جامعه به تدریج محافظه کارتر شده است. پارلمان اروپا تحت سلطه محافظه کاران اروپایی-ناسیونالیست جناح راست است. رسانه‌های لیبرال، تفکر انتقادی و سازمان‌های جامعه مدنی نفوذ خود را از دست داده‌اند و

¹ Silicon Ireland

² Ulrich Stein

³ Freedom of Speech

⁴ Freedom of Press

⁵ Anastasia Melnyk

مخالفت با جریان اصلی محافظه‌کاری^۱ امنیتی‌شده در حاشیه قرار گرفته است. تأثیر جانبی این فرآیند همگن‌سازی^۲ این بوده است که گروه‌های آسیب‌پذیر، مانند جامعه رنگین‌کمانی سرکوب‌شده‌اند و حقوق آنها تضييع می‌شود.

صلح و امنیت در اروپا در سال ۲۰۴۰

به استثنای بریتانیا که متحد نزدیک اتحادیه اروپا است و یک پا هم در اتحادیه دارد، اتحادیه اروپا در عرصه بین‌المللی خود را در محاصره دشمنان و رقبا می‌بیند. این تنش‌های ژئوپلیتیکی تا حدودی خودتحمیلی هستند، زیرا سیاست‌های منفعت‌طلبانه اتحادیه اروپا به ایجاد فضای بین‌المللی مشارکتی کمک نکرده است. روسیه طی سال‌ها به‌طور قابل توجهی ضعیف‌تر شده است، به‌ویژه که اقتصاد این کشور قادر به وفق دادن خود با جایگزینی نفت و گاز با انرژی خورشیدی، بادی و هسته‌ای نبوده است. این کشور از نظر سیاسی بی‌ثبات است، زیرا کنترل خود را بر شماری از مناطق جدایی‌طلب که به دنبال استقلال هستند از دست داده است. با این وجود، به‌ویژه به دلیل تسلیحات هسته‌ای‌اش، همچنان نیرویی است که باید روی آن حساب کرد. پس از شش دولت ایالات متحده که از میراث ترامپ پیروی کردند، اتحادیه اروپا و ایالات متحده به تدریج از هم فاصله گرفته‌اند. هر دو آنها مدت زیادی است که بر روابط معاملاتی کوتاه مدت تمرکز کرده‌اند: برخورداری از پیوند ساختاری فرا‌آتلانتیکی، دیگر این هدف را تأمین نمی‌کند و بنابراین حفظ نشده است. اتحادیه اروپا هزینه‌های دفاعی خود را به شدت افزایش داده و استراتژی بازدارندگی^۳ هسته‌ای مشترک‌اش را به منظور خوداتکایی اتخاذ کرده است. ناتو منحل شده است. در واقع، چین، ایالات متحده و به میزان کمتری روسیه رقبا یكدیگر در خصوص دستیابی به منابع هستند و مکرراً منشاء حملات سایبری به اتحادیه اروپا بوده‌اند. تا حدی به دلیل تجربه زیاد اتحادیه اروپا در زمینه نظارت و کنترل بر جمعیت خود، فرماندهی سایبری آن در خصوص حفاظت سایبری مؤثر است و دشمنان خارجی را دفع می‌کند. سایر توانمندی‌های دفاعی اتحادیه اروپا نیز به دلیل افزایش شدید هزینه‌های دفاعی و راه‌حل‌های روزآمد در این حوزه پیشتانند.

اتحادیه اروپا با حفظ رژیم‌های دوست در قدرت، از جمله رژیم‌های "ثبات‌سالار"^{*} در غرب بالکان، همسایگان شرقی و شمال آفریقا، ثبات را در مرزهای خود تأمین می‌کند. اینها به عنوان "شکم نرم"، یا حائل عمل می‌کنند. رژیم‌های خودکامه دزدسالار^۴ در این "سرزمین مرزی" مدرن قدرت قابل توجهی به عنوان نگهبانان دروازه اتحادیه اروپا دارند. آنها از رابطه حامی و پیرو که در آن در ازای ثبات و تضمین جلوگیری از مهاجرت از خاورمیانه و آفریقا حمایت نظامی و مالی دریافت می‌کنند، سود می‌برند. آنها همچنین از اینکه عرصه آزمایش فناوری‌های جدید هستند، سود برده و به بازار اتحادیه اروپا دسترسی پیدا کرده‌اند. اتحادیه اروپا استانداردها و مقررات اقتصادی و مهاجرتی آنها را تعیین می‌کند، اما آنها می‌توانند اتحادیه اروپا را به گروگان بگیرند و برای

¹ Conservatism

² Homogenization

³ Deterrence

* دولتهایی که ادعا می‌کنند ثبات را تأمین می‌کنند، وانمود می‌کنند از همگرایی اتحادیه اروپا حمایت می‌کنند و بر ساختارهای غیررسمی حامی - پیرو، کنترل رسانه‌ها و تولید منظم بحران‌ها برای تضعیف دموکراسی و حاکمیت قانون تکیه می‌کنند. این الگو نه منحصر به بالکان غربی است و نه محدود به دهه گذشته است؛ با این وجود، نزدیکی به اتحادیه اروپا (بدون عضویت کشورهای مورد نظر)، حمایت مردمی از پیوستن به اتحادیه، و بحران گسترده‌تر لیبرال دموکراسی، این سیستم حکومتی خاص را در حال حاضر در غرب بالکان تثبیت کرده است.

⁴ kleptocratic

وفاداری خود هزینه بالایی را طلب کنند. از سوی دیگر، اگر این رژیم های ثبات‌سالار باعث ایجاد ناامنی برای اتحادیه اروپا شود یا دستخوش شورش گردند، اتحادیه اروپا در صورت لزوم از مداخله نظامی دریغ نمی‌کند.

هرچند مسیحیان در این شکم نرم اغلب دارای تابعیت دوگانه و گذرنامه اتحادیه اروپا هستند، کسانی که هنوز از این مزایا برخوردار نیستند، به لحاظ سفر و مهاجرت در موقعیت ممتازی قرار دارند. دیگر حمایت زیادی برای پیوستن به اتحادیه اروپا در شکم نرم وجود ندارد، زیرا مهاجرت به آن بسیار آسان تر است. به دلیل مهاجرت گروه‌های به ویژه تحصیل کرده و زنان از غرب بالکان و همسایگان شرقی، از جمله کشورهایی مانند بلاروس، صربستان و اوکراین، شاهد کاهش بیشتر جمعیت آنها هستیم؛ این کشورها به طور فزاینده‌ای با فرار مغزها دست و پنجه نرم می‌کنند. در حالی که بلاروس، گرجستان، مولداوی و اوکراین انبار غله اتحادیه اروپا محسوب می‌شوند، انجام معاملات با رژیم‌های آفریقایی دسترسی به منابع را تضمین می‌کند. بزرگترین چالش بلندمدت اتحادیه اروپا در زمینه این روابط مبتنی بر معاملات عبارت از این است که روابط مزبور از حیث همبستگی و ارزش‌های اتحادیه اروپا مستحکم نیستند و اگر پیشنهاد بهتری روی میز باشد، "ثبات‌سالاری‌ها" ممکن است وفاداری خود را تغییر دهند.

وضعیت "پروژه صلح" در سال ۲۰۴۰

وضعیت اتحادیه اروپا به عنوان "پروژه ای برای صلح" به تعریف صلح بستگی دارد. هیچ نوع جنگ، منازعه مسلحانه یا ناآرامی اجتماعی در اتحادیه اروپا یا پیرامون آن وجود ندارد، اما این صلح اروپایی^۱ از فقدان خشونت فراتر نمی‌رود. صلح اروپایی امنیت و ثبات به ارمغان می‌آورد، اما از نظر سرکوب و تضييع حقوق و آزادی‌های انسانی و مدنی بهای سنگینی دارد. اتحادیه اروپا "صلح" را به ویژه در داخل و نزدیک مرزهای خود حفظ می‌کند، اما در بلندمدت صلح را برقرار نمی‌کند و حتی گاهی به تنش‌های بلندمدت (ژئوپلیتیکی) کمک می‌کند. ثبات و امنیت در شکم نرم اتحادیه اروپا بر ارزش‌های آن که تعلق به گذشته دارند، غلبه می‌کند. هرچند هنوز کمک‌های بشردوستانه و توسعه‌ای ارائه می‌شود، اما کاملاً مشروط و مبتنی بر معاملات است: "کمک برای دستیابی به منابع، کمک برای ثبات، و کمک برای دور نگه‌داشتن مهاجران از اروپا". علیرغم یا شاید به دلیل تغییر تعریف حقوق بشر و امنیت، اتحادیه اروپا همچنان الگوی بسیاری از کشورهای جهان از جمله در منطقه بالکان غربی و در همسایگی شرقی آن است.

ایالات متحده اروپا

تاریخ آینده

موج پوپولیسم از نیمه دوم دهه ۲۰۱۰ تا دهه ۲۰۲۰ ادامه پیدا کرد. گروه‌های بزرگی از شهروندان در اروپا احساس کردند که جهانی شدن به نفع آنها نیست و راهی برای بازگشت به "آنچه قبلاً معمول بود" لازم است. با این حال، حاصل کار "پوپولیست‌ها" که با رأی آنها به قدرت رسیدند، چندان مثبت نبود. افزایش حمایت‌گرایی^۲ و هراس افکنی به این معنی بود که کشورهایی که به جریان "ترامپی"^۳ پیوستند، از رونق و شکوفایی برخوردار نشدند، اما در عوض به نسبت بیشتر از سایر کشورها از جنگ تجاری و بحران اقتصادی ناشی از آن در سال ۲۰۲۴ آسیب دیدند. برگزیت نیز فاجعه از آب درآمد.

¹ Pax Europæana

² Protectionism

³ Trumpian

علاوه بر این تحولات که بر اهمیت همکاری اقتصادی تأکید می‌کند، بحران روسیه - لهستان در سال ۲۰۲۵ اهمیت همگرایی سیاسی را نشان داد. درگیری‌های مرزی در اطراف کالینینگراد^۱، به دلیل یک سری سوء تفاهم‌ها و ارتباطات نادرست، تقریباً به یک جنگ هسته‌ای تبدیل شد. ایالات متحده استدلال می‌کرد که اروپایی‌ها برای مدت طولانی امنیت خود را نادیده گرفته‌اند و اکنون باید مسئولیت عواقب آن را بپذیرند، و عملاً اتحادیه اروپا را مجبور ساخت تا مشترکاً اقدام کنند. در واقع، اتحادیه اروپا دوباره متحد شد و اعضای آن علیه دشمن مشترک خود، روسیه، دست به دست هم دادند و پس از آن منازعه به سرعت فروکش کرد و طرفین بر سر میز مذاکره نشستند. متعاقباً، انسجام اتحادیه اروپا به دلیل تداوم فشار چین و ظهور هند بیشتر شد. به زبان ساده، کشورهای اروپایی دریافتند که اگر می‌خواهند اعتبار خود را در صحنه جهانی حفظ کنند، باید با یکدیگر همکاری کنند. در نهایت، انتخاب بین تقسیم حق حاکمیت^۲ با بروکسل یا واگذاری آن به پکن بود.

در اواخر دهه ۲۰۲۰ پوپولیسم جذابیت خود را از دست داد و متفکران فدرالیست^۳ در بین شهروندان اروپایی محبوبیت بیشتری پیدا کردند. خشکسالی، دیگر رویدادهای حاد آب و هوایی و بالا آمدن سطح آب دریاها، و همچنین قحطی و مهاجرت ناشی از آن، به این معنی بود که دیگر نمی‌توان تغییرات آب و هوایی را نادیده گرفت. واضح بود که راه حل‌های ملی برای مقابله با پیامدهای فرامرزی آن کافی نخواهد بود. در سال ۲۰۲۹، بریتانیا مجدداً به اتحادیه اروپا پیوست و در سال ۲۰۳۳ معاهده‌ای امضا شد که عملاً یک قانون اساسی فدرال برای اتحادیه اروپا فراهم کرد و اتحادیه دفاعی و امنیتی، مالی، بودجه‌ای و سیاسی آن را تکمیل نمود. این معاهده در ورشو امضا شد تا بر اهمیت نمادین لهستان به عنوان نقطه شروعی تأکید نهاده شود که در آن اتحادیه اروپا مجدداً به انسجام دست یافت و اندکی بعد توسط همه کشورهای عضو اتحادیه اروپا به تصویب رسید. در سال ۲۰۳۹، کشورهای واقع در غرب بالکان غربی، و نیز مولداوی و اوکراین با توجه به اهمیت ژئوپلیتیکی شان برای اتحادیه اروپا و به دنبال انجام اصلاحات مدنی به این اتحادیه ملحق شدند.

مشخصات اصلی سناریوی ایالات متحده اروپا

بازیگران اصلی	کشورهای عضو و نهادهای فدرال اتحادیه اروپا
پیشران‌های مهم	شکست پوپولیسم؛ تهدیدهای خارجی؛ تغییرات آب و هوایی؛ و توسعه فناوری
منابع ناامنی اروپا	ناآرامی اجتماعی؛ حملات سایبری و جنگ اطلاعاتی

سناریوی سال ۲۰۴۰

در سال ۲۰۴۰، اتحادیه اروپا مشتمل بر ۳۸ عضو است - ۲۷ عضوی که پس از برگزیت باقی ماندند، به علاوه بریتانیا که به اتحادیه بازگشت، و کشورهای عضو جدید، یعنی آلبانی، بوسنی و هرزگوین، ایسلند، کوزوو، مقدونیه، مولداوی، مونته‌نگرو، نروژ، صربستان و اوکراین. تحریم‌ها علیه روسیه، نخبگان سیاسی این کشور را مجبور به اصلاح اقتصاد روسیه کرد و آن را رقابتی‌تر ساخت و به تدریج منجر به حکمرانی کارآمدتر و مشارکت مدنی و مردم سالاری بیشتر شد. پس از درگذشت نخبگان سیاسی

¹ Kaliningrad

² Sovereignty

³ Federalist

قبله، نسل جوان تری زمام امور را در دست گرفت و روسیه دموکراتیک به طور فزاینده‌ای متحد اتحادیه اروپا شده است. حتی مذاکرات با روسیه و گرجستان برای عضویت آغاز شده و روند الحاق ترکیه به اتحادیه اروپا در مراحل پیشرفته‌ای قرار گرفته است.

ساختار نهادی اتحادیه بر اساس پیمان ورشو - قانون اساسی اتحادیه اروپا - تغییر کرده و به نظام فدرال آلمان شباهت پیدا کرده است. به این ترتیب، "کسری دموکراتیک" اتحادیه اروپا، همانطور که از نام آن پیدا است، برطرف شده و شفافیت و پاسخگویی تصمیم‌گیری و حکمرانی تضمین شده است. پارلمان اروپا که اکنون دارای دو مجلس از جمله یک شورای فدرال^۱ است، تنها قانونگذار در اتحادیه اروپا محسوب می‌شود و مسئول حوزه‌هایی مانند امور خارجی، دفاع، گمرک، تجارت بین‌الملل و مسائل مربوط به شهروندی است. قدرت پارلمان اروپا با قدرت پارلمان‌های ملی کشورهای عضو متوازن گردیده است؛ پارلمان‌های ملی در حوزه‌هایی که به واسطه پیمان ورشو صراحتاً از دخالت در آنها منع نشده‌اند، و به ویژه در زمینه آموزش، بهداشت و درمان و اجرای قانون، آزادی عمل دارند. کمیسیون اتحادیه اروپا دولت رسمی اتحادیه اروپا به شمار می‌آید و ریاست آن با صدراعظم است. دیوان دادگستری اتحادیه اروپا از جایگاهی قدرتمند و مستقل برخوردار است، به ویژه اینکه این حق را دارد که قوانین ملی و اروپایی را با اعلام مغایرت آنها با قانون اساسی باطل کند. واحد پول کل اتحادیه اروپا یورو است و اتحادیه دارای نیروهای مسلح مشترک و یک نیروی پلیس مشترک می‌باشد. در عین حال، بسیاری از اختیارات نهادی دیگر نزد کشورهای عضو باقی مانده‌اند. به این ترتیب، اتحادیه اروپا جنبه پساملی ندارد، بلکه به ملیت در ساختارهای فدرال بزرگتر خود اولویت داده است. تصور عمومی در اتحادیه اروپا این است که حکمرانی از مشروعیت بیشتری برخوردار شده است.

اتحادیه اروپا در یک دنیای چند قطبی شکوفا شده و در مسیر رشد اقتصادی پایدار قرار دارد. از نظر بهره‌گیری از مزایای فناوری برای امنیت انسانی از رقبای خود جلوتر است. اتحادیه اروپا، با توجه به پیشرفت فناوری، توانسته اهداف آب و هوایی پاریس در سال ۲۰۱۵ را محقق گرداند و حمل و نقل، نیروی برق، کشاورزی و صنعت در اتحادیه مخاطراتی برای آب و هوا ایجاد نمی‌کنند. پیشرفت فناوری در زمینه‌هایی مانند هوش مصنوعی نیز تضمین می‌کند جریان‌های مالی را می‌توان تنظیم و کنترل کرد و فرار مالیاتی و جرایم مالی را غیرممکن می‌سازد. درآمدهای مالیات اضافی ناشی از این امر به اتحادیه اروپا اجازه می‌دهد تا خدمات بیشتر و بهتری به مردم ارائه دهد. دولت رفاه فرصت‌هایی را برای همه فراهم می‌کند و درآمد پایه همگانی ریشه کن شدن فقر را تضمین می‌نماید. کاهش اختلاف درآمد ناشی از آن، همراه با تحرک داخلی شهروندان، انسجام را در اتحادیه افزایش داده است. مهاجرت خارجی کنترل شده تضمین کننده این امر است که جمعیت رو به پیری با نیروی کار جدید تکمیل می‌شود، که با توجه به اینکه سایر مراکز جهانی نیز در پی جذب مهاجران‌اند، دستاوردی قابل ملاحظه محسوب می‌شود.

صلح حاکمیت قانون است

کاسپر نواک^۲ (لهستان)

هر آنچه بدرخشد طلا نیست؛ اکثر افرادی وضعیت بهتری دارند و عمدتاً در شهرها زندگی می‌کنند، از فدرالیزه شدن^۳ حمایت می‌کنند. اگرچه قاره اروپا بیشتر شهرنشین شده است و رشد اقتصادی به طور مساوی توزیع شده است، مردمی که در مناطق روستایی زندگی می‌کنند، و به ویژه مستعد کاهش جمعیت هستند، مزایای سیاست‌های اتخاذ شده در بروکسل را درک نمی‌کنند.

¹ Federal Council

² Kacper Nowak

³ Federalization

برای آنها، بروکسل بیش از حد دور است و چندان توجهی به نیازهای آنها از خود نشان نمی دهد. آنها همچنین احساس می کنند به نحوی ناعادلانه از اقدامات صورت گرفته برای کاهش مخاطرات آب و هوایی آسیب دیده اند. علیرغم همه پیشرفت های عینی، اتحادیه اروپا همچنان در تلاش برای غلبه بر ادراکات منفی در میان برخی از شهروندان خود و تطبیق دموکراسی با نیازهای مدرن شفافیت مطلق و انعطاف پذیری است. همه پرسش های مقطعی، شهروندان ناراضی را خشنود نمی سازد و گروه های محروم اغلب از مزایای بهبود دموکراسی الکترونیکی منتفع نمی شوند. در نتیجه، بحث در مورد مزایای عضویت در اتحادیه اروپا، به ویژه در مناطق روستایی ادامه دارد. همانطور که در ایالات متحده ایالات "فرمز" و "آبی" وجود دارد، در اروپا نیز کشورهای اروپایی منتقد و طرفدار اتحادیه اروپا وجود دارد. با این حال، مادامی که رشد اقتصادی امکان سخاوتمندی فدرالیسم را فراهم می کند که به کار جلب وفاداری افراد حاشیه نشین می آید، ثبات تأمین می شود.

صلح و امنیت در اروپا در سال ۲۰۴۰

پس از دوران ترامپ و بحران روسیه و لهستان، ایالات متحده مجدداً تحت رهبری حزب دموکرات^۱ تعهدات خود را از سر گرفت. با این حال، اگرچه اتحادیه اروپا و ایالات متحده همچنان در ناتو عضویت دارند، اما به اعتماد متقابل و به ویژه ایمان به تعهد یکدیگر به اصل ۵ - دفاع مشروع جمعی که به موجب آن حمله به یکی حمله علیه همه تلقی می شود - ضربه سختی وارد شده است. در سطح جهانی، نوزایی دموکراتیک به این معنی است که اتحادیه اروپا تنها قدرت بزرگ دموکراتیک موجود نیست، اما قدرت های بزرگ دموکراتیک مختلف ممکن است هنوز منافع بسیار متفاوتی داشته باشند. اتحادیه اروپا سیاست خویشنداری را دنبال می کند. علاوه بر تحولات دموکراتیک در روسیه، برزیل پس از پایان دوره ریاست جمهوری بولسونارو^۲ به ارزش های لیبرال بازگشته است و در هند و آفریقای جنوبی دموکراسی با تحکیم بیشتر ارزش های لیبرال و حقوق اقلیت ها، تقویت شده است. ارزش های لیبرال نیز در چین به دلیل گسترش بیشتر طبقه متوسط و سیاست های تدریجی آزادسازی^۳ دموکراتیک رو به گسترش است. با این حال، هنوز استبداد^۴، منازعه و بی ثباتی در حد نسبتاً زیادی در آفریقا، آسیای مرکزی و خاورمیانه وجود دارد. این بدان معنا است که از نظر اتحادیه اروپا، جنگ و صلح تا حدود زیادی بازتعریف شده است. خشونت مسلحانه در سراسر اروپا پدیده ای نادر است، اما حملات سایبری و جنگ اطلاعاتی مکرراً اتفاق می افتد و می تواند اثرات مخرب و بی ثبات کننده داشته باشد. منشاء این حملات عموماً در نقاط نا آرام جهان است و به طور کلی جنبه جنایتکارانه یا "تروریستی" دارند، زیرا قدرت های بزرگ بسیار در معرض خطر منازعه ای جهانی قرار دارند.

وضعیت "پروژه صلح" در سال ۲۰۴۰

بزرگترین دستاورد اتحادیه اروپا به عنوان "پروژه ای برای صلح" فروکش کردن سریع تنش ها پس از بحران روسیه و لهستان است؛ روسیه پس از دموکراسی سازی^۵، اکنون در مسیر پیوستن به اتحادیه اروپا قرار گرفته است. یکی دیگر از دستاوردهای

¹ Democratic Party

² Bolsonaro

³ Liberalization

⁴ Autocracy

⁵ Democratization

بزرگ این است که چگونه فرآیند الحاق مشترک، آلبانی، بوسنی و هرزگوین، کوزوو، مقدونیه، مونته‌نگرو و صربستان را به حل و فصل مناقشات طولانی مدت و پذیرش دموکراسی و حقوق بشر سوق داد. به مدد دیپلمات‌های به لحاظ سیاسی هوشمند بروکسل، لابی‌گری مداوم جامعه مدنی، و زمامداری ماهرانه رهبران کشورهای بالکان غربی، تغییرات قانونی و سیاسی مقتضی برای گذار از اختلافات دوجانبه به سمت همکاری‌های منطقه‌ای انجام شد. وجوه ارسالی مهاجرانی که کشورهای بالکان غربی را ترک کرده‌اند و همچنین سرمایه‌گذاری‌هایی کسانی که به میهن خود بازمی‌گردند، محرک‌های اقتصادی اضافی و لازم را برای صلح فراهم می‌سازد.

"صلح، هماهنگی منافع است"

آجکونا لکا^۱ (کوزوو)

بدین ترتیب، اتحادیه اروپا به عنوان "پروژه ای برای صلح" از رونق و شکوفایی برخوردار است. اتحادیه پناهگاه رفاه، امنیت، دموکراسی و حاکمیت قانون است. اگرچه تنش‌های داخلی - در داخل و بین کشورهای عضو اتحادیه اروپا - کماکان هر چند وقت یک‌بار وجود دارد، این تنش‌ها معمولاً به خشونت تبدیل نمی‌شوند. ظاهراً، اتحادیه اروپا هم یک قدرت نرم قوی و هم یک قدرت سخت دفاعی است. اتحادیه در دفاع از خود بسیار توانمند است، اما به سمت پیکارهای بیرونی نمی‌رود. اتحادیه با یک صدا به عنوان یک چراغ راهنمای هنجاری برای حاکمیت قانون، حقوق بشر و دموکراسی سخن می‌گوید و مدافع جهانی سیاست‌های زیست محیطی است. هدف اتحادیه کمک به صلح از طریق حمایت از جامعه مدنی در زمینه توسعه و حکمرانی در نقاط نا آرام است. جدای از اینها، روابط آن با دنیای خارج مبتنی بر وضع استانداردها، به ویژه در مورد حقوق بشر (از جمله حقوق محیط زیست و نسل آینده) است. این اتحادیه خود را "شنونده بهتری نسبت به قبل" نشان داده که منجر به معاملات تجاری عادلانه‌تری، برای مثال با آفریقا شده است. اما اتحادیه اروپا در مواجهه با مقاومت، سیاست خویشتنداری را دنبال می‌کند. این اتحادیه از دولت‌های غیر عضو اتحادیه اروپا از طریق مأموریت‌های مدیریت بحران حمایت می‌کند، اما به مداخلات نظامی بدان گونه که در کشورهای بالکان غربی، عراق و لیبی دست زد، اقدام نمی‌کند. در عین حال، سیاست خویشتنداری به این معنی است که حمایت آن از طرف‌های ثالث (به ویژه جامعه مدنی) و کمک‌های بشردوستانه آن از نظر دامنه و تأثیر محدود است، امری که گاه از سوی رژیم‌های یاغی غیرممکن می‌شد. برخی از دولت‌های غیرلیبرال و ملی‌گرای قومی^۲ به آسیب رساندن به مردم خود ادامه می‌دهند، تا حدودی به این دلیل که از اقدامات قهرآمیزتر مانند پیگرد بین‌المللی یا مداخله بشردوستانه به عنوان بخشی از تعهد اتحادیه اروپا به دکتترین مسئولیت حمایت^۳ هراسی ندارند.

شرق، غرب، شمال بهترین اند

تاریخ آینده

¹ Ajkuna Leka

² Ethnonationalist

³ Responsibility to Protect

بریتانیا پس از برگزیت، هنگامی که مرحله عدم قطعیت سیاسی اولیه و آشفتگی داخلی را پشت سر گذاشت، عملکرد خوبی از خود نشان داد. پس از افت اقتصادی، اقتصاد بریتانیا با سرعتی به مراتب بیشتر از اقتصاد منطقه یورو^۱ رشد کرد. با مشاهده مزایای برگزیت، فراخوان‌های عمومی برای فرگزیت*، نگزیت*، سوگزیت* و سایر موارد خروج از اتحادیه افزایش یافت. به ویژه در طول بحران مالی ۲۰۲۴، همبستگی بین کشورهای شمال اروپا^۲ - اتریش، بلژیک، دانمارک، فنلاند، فرانسه، آلمان، لوکزامبورگ، هلند و سوئد - و سایر کشورهای عضو از بین رفت. پس از اعتراضات مکرر و نارضایتی فزاینده بسیاری از گروه‌های شهروندی در مورد جهت همگرایی اروپایی، دولت‌های شمال اروپا احساس کردند که دیگر از حمایت‌های مردمی برای تداوم هزینه‌ها به منظور رفع "مشکلات" کشورهای عضو جنوبی و شرقی برخوردار نیستند. آنها همچنین احساس می‌کردند که جابجایی آزادانه افراد باعث شده آنها از جانب مهاجرانی که از این کشورها می‌آیند، در "رنج" باشند. علاوه بر این، از دیدگاه کشورهای شمال اروپا، ادامه خودکامگی در کشورهایی مانند کرواسی، جمهوری چک، مجارستان، لهستان، اسلواکی و رومانی به این معنی بود که بسیاری از کشورهای عضو جنوبی و شرقی دیگر به اندازه کافی ارزش‌های اتحادیه اروپا را محترم نمی‌شمردند. در مجموع، عدم تقارن قدرت و واگرایی اقتصادی و سیاسی بین شرق و غرب، و شمال و جنوب در اتحادیه اروپا بسیار زیاد شده بود و از این رو، اتحادیه دیگر برای همگان کارساز نبود.

در سال ۲۰۲۶، موجی از همه‌پرسی در سراسر کشورهای شمال اروپا با پیروزی قاطع کننده‌ای برای آن دسته از شهروندانی همراه بود که مایل به ترک اتحادیه اروپا بودند. در نتیجه، دولت‌های کشورهای شمال اروپا بازار مشترک خود را در قالب اتحادیه بین‌الدولی اروپای شمالی^۳ (NEU) ایجاد کردند که پیروی شمالی یا نورو^۴ (Neuro) را به عنوان ارز رایج خود پذیرفت. اگرچه آلمان در ابتدا برای حفظ وحدت اتحادیه اروپا سخت مبارزه کرده بود، اما وقتی با این انتخاب روبرو شد، برلین به اتحادیه اروپای شمالی پیوست. برلین این کار را به این دلیل انجام داد که پیوستن به اتحادیه اروپای شمالی را به عضویت در اتحادیه اروپای مستبد و از نظر مالی ضعیف یا تبدیل به کشوری حائل^۵ بین اتحادیه اروپای شمالی و مناطق نه چندان با ثبات ترجیح می‌داد. در سال ۲۰۲۷، اعضای باقی‌مانده اتحادیه اروپا این سازمان را منحل کردند، زیرا دیگر تداوم حیات آن منطقی نبود. برای شماری از کشورهای مدیترانه‌ای، مانند ایتالیا، عدم عضویت در اتحادیه اروپای شمالی چندان بد نبود، زیرا آنها توانستند واحدهای پولی سابق خود را احیا کنند و از سیاست‌ها و قوانین مالی خود پیروی کنند. از سوی دیگر، بسیاری از کشورهای اتحادیه اروپای شمالی دچار بحران اقتصادی شدند، زیرا نورو به ارزی بسیار قوی تبدیل شد و در نتیجه محصولات اروپای شمالی در ابتدا نسبتاً گران شدند. مشخص شد که کشورهای اروپای شمالی از حضور کشورهای اروپای جنوبی سود زیادی برده بودند، زیرا آنها یورو را در نرخ پایین تری نگه داشته بودند و محصولات اروپای شمالی را به نسبت ارزان کردند و این به نوبه خود باعث افزایش صادرات شده بود.

مشخصات اصلی سناریوی شرق، غرب، شمال بهترین اند

¹ Eurozone

² Nordics

³ North European Union

⁴ Northern Euro

⁵ Buffer State

* خروج فرانسه از اتحادیه اروپا

* خروج هلند از اتحادیه اروپا

* خروج سوئد از اتحادیه اروپا

پیشران های مهم موفقیت های ناشی از "خروج" از اتحادیه اروپا؛ از بین رفتن همبستگی اتحادیه اروپا پس از بحران‌های اقتصادی و مالی؛ افزایش واگرایی بین کشورهای عضو اتحادیه اروپا؛ و خودکامگی^۱ کشورهای عضو اتحادیه اروپا.

منابع نامنی اروپا ناآرامی اجتماعی؛ جدایی طلبی مقطعی؛ آسیب پذیری حکمرانی و امنیت شبکه؛ و کاهش نسبی قدرت جهانی.

سناریوی سال ۲۰۴۰

در سال ۲۰۴۰، روابط بین‌الملل در اروپا نمایانگر یک جهان غیرقطبی سراسری است که در آن اعضای سابق اتحادیه اروپا عمدتاً غیر بازیگر هستند. بازیگران اروپایی اغلب اوقات و به شدت با یکدیگر همکاری می‌کنند، اما به شکلی بسیار منعطف‌تر، شبکه‌ای تر، غیر رسمی تر و سریع‌تر، بدون نهادهایی که ممکن است ناکارآمد تلقی شوند. همکاری نزدیک مبتنی بر منافع و حتی گاه همگرایی بیشتر در موضوعات جداگانه ادامه یافته است، اما بازیگران اروپایی تنها در صورتی که صلاح بدانند این کار را انجام می‌دهند. از آنجا که بازیگران در این زمینه که می‌خواهند چه نوع همکاری باشند از حق انتخاب برخوردارند، تصمیمات فقط بر اساس اجماع از سوی شرکت کنندگان اتخاذ می‌شود.

این همکاری‌ها خود را محدود به دولت‌ها نمی‌کند، زیرا سایر سطوح حکومت - کشورها، مناطق و شهرها - نیز بخشی از این شبکه هستند، برای مثال، همکاری نزدیک بین اتریش و مناطق باواریا^۲ و شمال ایتالیا و تعامل نزدیک بر سر منافع مشترک بین شهرهای بزرگی مانند لندن، برلین و پاریس. علاوه بر این، مناطقی که هرگز بخشی از اتحادیه اروپا نبوده اند، مانند مناطق و شهرهای شمال آفریقا، اوکراین و کشورهای بالکان غربی، بخشی از این شبکه ناپایدار هستند. برای مثال، شهرهای واقع در ساحل دریای آدریاتیک^۳ نیز اغلب با یکدیگر همکاری می‌کنند.

اتحادیه اروپای شمالی بزرگترین بازار مشترک اروپا و اتحادیه گمرکی است و اگرچه کشورهای حوزه بالتیک در آن عضو نیستند، اما کشورهای ایسلند، نروژ، سوئیس و بریتانیا در آن عضویت دارند. با این حال، این اتحادیه تنها یکی از انواع شبکه‌های ناپایدار دولت‌ها و دیگر بازیگران در اروپا است. در جامعه مدیترانه‌ای، کشورهایی مانند قبرس، ایتالیا، یونان، پرتغال و اسپانیا از نظر اقتصادی با سایر کشورها، مناطق و شهرها از جمله در خاورمیانه و شمال آفریقا همکاری می‌کنند. کشورهای سابق ویشگراد^۴ و اوکراین نیز کمابیش با یکدیگر همکاری می‌کنند. علاوه بر این، در این محیط شبکه‌ای، کشورهای بالکان غربی نیز با همسایگان خود و منطقه وسیع تر از جمله بلغارستان، یونان، مولداوی و رومانی همکاری می‌کنند. در بالکان غربی، همکاری در ابتدا زمانی آغاز شد که سندیکاهای جرم و جنایت به زیرساخت‌های بهبود یافته برای حفظ سطوح مبهم تجاری خود نیاز داشتند و دولت‌های فاسد را وادار به انجام این کار کردند. با این حال، به تدریج همکاری‌های بین‌المللی از زیرساخت‌ها و تجارت فراتر رفت و به سایر بخش‌ها و در جهت منافع شهروندان عادی گسترش یافت. اتحادیه کشورهای جنوب شرقی اروپا که از انسجام چندانی برخوردار نیست، خود را به عنوان پلی بین اروپای مرکزی، روسیه و ترکیه به تصویر کشیده است.

¹ Autocratization

² Bavaria

³ Adriatic

⁴ Visegrad

"صلح در بین همگان تقسیم می شود"

رزا روسی^۱ (ایتالیا)

تجزیه اتحادیه اروپا به اتحادیه اروپای شمالی و سایر گروه‌ها به معنای پایان دادن به ارزش‌های اروپایی نیست. اینها پیش از اتحادیه اروپا نیز وجود داشتند. در واقع، کشورهای اتحادیه اروپای شمالی به تقویت مجدد دموکراسی پرداختند. از فناوری مدرن برای نزدیک‌تر کردن حکمرانی به جوامع محلی و تحت هدایت بهتر آنها استفاده می‌شود. در دنیای "جهانی - محلی شده"، عدم تصمیم‌گیری "بروکسل" در مورد مسائل در مناطق دور دست، تصمیم‌گیری را بسیار انعطاف پذیرتر و سریع‌تر می‌سازد. از این رو، کشورها به جای متمرکز ساختن تصمیم‌گیری، اغلب تصمیم‌گیری‌ها را حتی بیش از قبل غیرمتمرکز ساخته‌اند. در نتیجه، مشروعیت حکمرانی در اتحادیه اروپای شمالی به طور کلی افزایش یافته است. مردم واقعاً احساس می‌کنند که مسئول هستند. فناوری همچنین امکان معرفی رای‌گیری بخشی را فراهم کرده است که در آن فقط طرف‌های ذینفع مربوطه در مورد موضوعات خاصی رأی می‌دهند - برای مثال، حرفه‌ها و گروه‌های نفوذی، مانند کشاورزان، پرستاران، کارگران ساختمانی، معلمان و جوانان. رأی دادن برای مهاجران نیز آسان‌تر است، زیرا آنها می‌توانند در کشور محل اقامت خود یا کشور مبدا رأی دهند. دولت‌ها نفوذپذیرند، زیرا هویت‌های چندگانه برای تک تک شهروندان به طور فزاینده‌ای به هنجار تبدیل می‌شوند. این امکان برای بسیاری از افراد وجود دارد که محل زندگی، کار، رأی دادن و پرداخت مالیات را انتخاب کنند. در این دنیای "جهانی - محلی شده"، حکمرانی دموکراتیک و ابزارهای اصلی آن، مانند انتخابات و رأی‌گیری، دیگر مقید به درک جاری از حاکمیت دولت و شهروندی نیستند.

"صلح، حکمرانی مستقیم از جانب مردم است"

برنار مارتین^۳ (فرانسه)

به دنبال موفقیت کشورهای اتحادیه اروپای شمالی، کشورهایی که استبداد را ملعبه خود ساخته بودند نیز به ارزش‌های لیبرال بازگشتند. تنها در کشورهای بالکان غربی، حقوق و آزادی‌های مدنی اغلب به واسطه منافع نخبگان، همراه با جنگ سالاران قدرتمند و جنایتکاران جنگی اصلاح‌ناپذیر محدود می‌شود که حوزه عمومی را اشغال کرده‌اند. اگرچه این کشورها فقط دم از ارزش‌های اروپایی می‌زنند و روی کاغذ به آنها پایبندند، شیوه عمل در بالکان غربی در حد استاندارد نیست. سایر کشورهای این قاره کماکان شدیداً به ارزش‌های اروپایی پایبند هستند. سازمان امنیت و همکاری اروپا (OSCE) و شورای اروپا^۴ سازمان‌هایی قدرتمندند که متعهد به تلاش برای حکمرانی خوب، حاکمیت قانون، دموکراسی و حقوق بشر در منطقه می‌باشند.

بسیاری از اعضای سابق اتحادیه اروپا از نظر اقتصادی وضعیت خوبی دارند. اتحادیه اروپای شمالی به ویژه بحران اقتصادی را پشت سر گذاشته است و از گشوده شدن مسیر دریایی شمال سود زیادی برده است. بخش خصوصی در حال شکوفایی است. تنها در کشورهای بالکان غربی، اقتصادها در حال رکودند، حال آنکه ارمنستان، آذربایجان، بلاروس و گرجستان نتوانسته‌اند روی موقعیت حائل خود در برابر روسیه حساب کنند. این اقتصادها نتوانسته‌اند فراتر از تأمین مواد خام و محصولات کشاورزی و نیروی کار ارزان توسعه پیدا کنند. در این منطقه، اکثر فعالیت‌های اقتصادی خصوصی در بخش دولتی - تحت سلطه نخبگان -

¹ Rosa Rossi

² Interest Groups

³ Bernard Martin

⁴ Organization for Security and Co-operation in Europe

جذب شده اند و "الیگارش‌ها"^۱ بر سیاست مسلط هستند. کم‌رنگ شدن مرز بین فعالیت‌های دولتی و خصوصی یا "تسخیر دولت" به نخبگان امکان می‌دهد از پرداخت مالیات اجتناب کنند و منافع خود را در خارج از کشور پنهان سازند.

کشورهای اتحادیه اروپای شمالی به کشورهای همسایه شرقی، بالکان غربی، منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا^۲ (MENA) و مناطق دیگر کمک‌هایی در زمینه‌های اقتصادی و صلح‌سازی می‌کنند، زیرا ثبات در حیات خلوت آنها به نفع خودشان است، اما آنها این کار را به صورت دوجانبه انجام می‌دهند. هر یک از کشورهای عضو اتحادیه اروپای شمالی در زمینه سیاست‌های زیست‌محیطی الگو محسوب می‌شوند و نقش پیشگام را در تغییر شکل انرژی از طریق پیشرفت فناوری ایفا می‌کنند. این امر تا حدودی امکان‌پذیر است، زیرا این کشورها کمتر به منابع وابسته‌اند و در عصر اطلاعات از اقتصادی دانش‌بنیان برخوردارند. کشورهای مزبور همچنین شرط زیست‌محیطی را برای همکاری‌های اقتصادی و کمک‌های توسعه‌ای در نظر گرفته‌اند. مهاجرت دیگر مسئله‌ای نیست، زیرا اعضای سابق اتحادیه اروپا تشخیص داده‌اند که کسری جمعیت دارند. علاوه بر این، بازیگران اروپایی به کشورهای مدیترانه‌ای مانند ایتالیا، اسپانیا و یونان و نیز حاکم طرابلس^۳ و شرکت امنیتی خصوصی مدیترانیسک^۴ برای تأمین امنیت دریای مدیترانه پول پرداخت می‌کنند.

صلح و امنیت در اروپا در سال ۲۰۴۰

این قاره خالی از منازعه نیست. جدایی‌طلبی در برخی مواقع در مکان‌هایی مانند اسلواکی، کاتالونیا^۵ و ترانسیلوانیا^۶ به خشونت منجر می‌شود. اما مشکل رایج‌تر، ناآرامی‌های اجتماعی است. گروه‌هایی از شهروندان در فضای مجازی بسیج می‌شوند و ممکن است به جز ناامیدی، نقاط مشترک بسیار اندکی داشته باشند. آنها به ساختار و رهبری زیادی نیاز ندارند، اما می‌توانند تظاهرات گسترده‌ای را که منجر به خشونت می‌شود در لحظه سازماندهی کنند و ناآرامی اجتماعی در جهان فیزیکی ایجاد کنند. برخی از منازعات نیز بین نسلی بوده و مناطق شهری را در برابر مناطق روستایی قرار می‌دهد، زیرا روستائیان و افراد مسن به دشواری می‌توانند خود را با مدرنیته سازگار کنند. آنها از نخبگان شهری جهانی متنفرند. در عین حال، جوانان و اروپایی‌های شهری از آنچه در خارج از کشور اتفاق می‌افتد، آگاهند و ابتکارات شخصی را برای حمایت از حقوق بشر و جنبش‌های دموکراتیک‌سازی، تقویت توسعه و ارائه کمک‌های بشردوستانه و همچنین امدادهای زیست‌محیطی سازماندهی می‌کنند. همه این خطوط جداکننده داخلی، تجربه شبکه اروپایی را در برابر آنهایی که قصد آسیب رساندن دارند، آسیب‌پذیر می‌کند. به ویژه قدرت‌های جهانی منسجم‌تر و بسته‌تر - مانند چین و روسیه - در موقعیت نسبتاً قدرتمندتری در مقایسه با اروپا قرار دارند.

هرچند پایان اتحادیه اروپا به همکاری ساختاری اروپا در زمینه سیاست خارجی، امنیتی و دفاعی و همچنین دادگستری و امور داخلی پایان داد، همکاری نظامی بین‌المللی بین کشورهای عضو ناتو در اروپا و آمریکای شمالی از بین نرفته است. در واقع، ناتو گسترش یافته و کل کشورهای بالکان غربی را در بر گرفته است. در عرصه جهانی، کشورهای اروپایی به وضوح نفوذ و قدرت خود را از دست داده‌اند. روسیه و چین دو بازیگر مهم در نظام بین‌المللی هستند که منافع شان همواره با منافع اعضای ناتو همسو

¹ Oligarchs

² Middle East and North Africa

³ Tripoli

⁴ Mediterranisec

⁵ Catalonia

⁶ Transylvania

نیست. هر دو کشور قدرتمند بوده و از انسجام خوبی برخوردارند، اما قدرت آنها تدریجاً در حال افول است. با این وجود، در غیاب چتر حمایتی اتحادیه اروپا، کشورهای اروپای شرقی در برابر قدرت‌های ستیزه‌جو در حاشیه‌های این قاره که تلاش می‌کنند منافع خود را تضمین کنند، آسیب‌پذیرترند.

از این رو، روسیه فعالانه در تلاش است تا در کشورهای بالکان غربی، بلاروس و گرجستان مجدداً ابراز وجود کند. کشورهای بالتیک به دلیل ارتباط با اتحادیه اروپای شمالی و رضایت مسکو از حقوق اعطا شده به اقلیت روس ساکن در این کشورها، "عرصه منازعه" نیستند. ترکیه یکی دیگر از قدرت‌های عمده در حاشیه نظام اروپایی است. این کشور عضو ناتو است، اما یک پا در اتحاد و پای دیگر در بیرون از اتحاد دارد. این کشور به آهستگی در حال بازگشت به عنوان یک قدرت عمده است، تا حدودی به این دلیل که به طرز ماهرانه‌ای از دیاسپورای ترک در اروپا استفاده می‌کند و بر بسیاری از اعضای اتحادیه کشورهای اروپای جنوب شرقی^۱ به لحاظ اقتصادی تأثیر می‌گذارد. این کشور برای نفوذ در بالکان غربی، خاورمیانه و به ویژه قفقاز جنوبی با روسیه رقابت می‌کند. ارمنستان، آذربایجان، بلاروس و گرجستان حائلی بین ناتو و روسیه محسوب می‌شوند.

وضعیت "پروژه صلح" در سال ۲۰۴۰

اتحادیه اروپا به عنوان "پروژه ای برای صلح" ممکن است دیگر وجود نداشته باشد؛ این اتحادیه از اتحادیه اروپای قدیمی که یک پلیس جهانی کوچک محسوب می‌شد که همواره در سایه ایالات متحده حرکت می‌کرد، به شبکه‌ای سفارشی از سازمان‌ها تبدیل شده است. اتحادیه اروپای شمالی با نفوذ خود که مبتنی بر فناوری است نقش رهبری را در امنیت منطقه ایفا می‌کند. در سطح جهانی، دموکراسی مدرن اروپای شمالی که به واسطه فناوری ارتقاء یافته است، نمونه‌ای چشمگیر از نحوه نزدیک‌تر شدن دولت به مردم تلقی می‌شود. مشخصه این نقش اتحادیه اروپای شمالی، وجود یک ساختار امنیتی است که در مواجهه با تهدیدات جدید، به صورت شبکه‌ای و سریع عمل می‌کند. بخشی از مشخصه شبکه‌سازی حمایت آن از سازمان امنیت و همکاری اروپا، شورای اروپا^۲، ناتو در شکل جدید اصلاح شده و گسترش یافته خود و اتحادیه کشورهای اروپای جنوب شرقی است. نقش تکامل یافته اتحادیه اروپای شمالی به این معنی است که این اتحادیه به جای تلاش برای اقدام در مورد هر موضوعی در سراسر جهان، موضوعات محلی و منطقه‌ای را مورد توجه قرار می‌دهد و تشکیل ائتلافی از بازیگران ذینفع را برای پرداختن به مسائل عملی تسهیل می‌سازد. اتحادیه اروپای شمالی با مراقبت از همسایگی خود، به طور غیرمستقیم به "پروژه صلح" بزرگتر و جهانی کمک می‌کند. در عین حال، در حالی که اتحادیه اروپای شمالی از وجهه خوبی برخوردار است، اغلب بازیگری دوردست تلقی می‌شود.

سازمان امنیت و همکاری اروپا و شورای اروپا را می‌توان معتبرترین "پروژه‌های صلح" پان اروپایی باقی مانده در نظر گرفت. تا حدودی می‌توان ناتو را نیز چنین در نظر گرفت، زیرا منافع متعارض بین اروپا، ترکیه و ایالات متحده را مدیریت می‌کند. با این حال، ناتو شامل روسیه نمی‌شود. علاوه بر این، اتحادیه کشورهای اروپای جنوب شرقی باید فی نفسه یک "پروژه صلح" در نظر گرفته شود، زیرا از طریق آن کشورهای یوگسلاوی سابق بار دیگر به همکاری با یکدیگر می‌پردازند. به علاوه، این اتحادیه به عنوان پلی بین شرق و غرب و شمال و جنوب عمل می‌کند.

¹ League of South East European Countries

² Council of Europe

همه علیه همه

تاریخ آینده

اتحادیه اروپا روز به روز اعتبار خود را از دست می‌داد. بسیاری از شهروندان آن فکر می‌کردند که این اتحادیه فاقد رهبری و استراتژی مشترک در مورد چالش‌های عمده‌ای مانند تغییرات آب و هوایی، مهاجرت‌های غیرقانونی، جنایات سازمان‌یافته فراملی و ایجاد شکاف در جامعه است. افزون بر این، در حالی که برگزیت موفقیت بزرگی به نظر می‌رسید، اقتصاد منطقه یورو راکد شد - اقتصاد بریتانیا طی دهه ۲۰۲۰ سقوط نکرد و حتی دوباره شروع به رشد کرد. در نتیجه، حمایت مردمی از عضویت در اتحادیه اروپا به طور چشمگیری کاهش یافت، زیرا سیاستمداران و افکار عمومی بیش از پیش از این متعجب می‌شدند که چرا اگر کشورهای خارج از آن وضعیت بهتری دارند، در اتحادیه باقی بمانند. به طور خاص، کشورهای عضو مانند فرانسه، آلمان، ایتالیا، هلند و سوئد، به رغم در نظر گرفتن خروجی منظم‌تر، اکنون آشکارا در پی پیروی از الگوی بریتانیا برآمده اند.

ناتوانی در اصلاح و سازگاری با فشار مداوم برای اتخاذ سیاست‌های مؤثر به تدریج باعث شد تا کشورهای عضو بیشتر به دنبال منافع سیاسی کوتاه‌مدت خود باشند تا منافع مشترک بلندمدت. علاوه بر این، آنها توجهی به ادامه بی‌ثباتی^۱ در خاورمیانه و بی‌ثباتی بیشتر چین و تنش در شمال شرقی آسیا نداشتند؛ امری که در نهایت به فروپاشی اتحادیه اروپا کمک می‌کرد. روند فروپاشی در سال ۲۰۲۲ آغاز شد، یعنی زمانی که در واکنش به دومین بحران مهاجرت - هنگامی که سه میلیون پناهنده در نتیجه وقوع بحران در مصر به اروپا گریختند - و با اعتراضات عمومی، منطقه شنگن* برچیده و کنترل‌های مرزی دوباره برقرار شد. بحران‌های اقتصادی و مالی - که ناشی از فروپاشی اقتصادی چین و بی‌ثباتی سیاسی در سال ۲۰۲۹ بود - به افزایش چشمگیر فقر و نابرابری در اتحادیه اروپا منجر شد. این امر به نوبه خود باعث بروز بحرانی سیاسی شد که در سال‌های بعد به افول اتحادیه اروپا منتهی گردید.

به خصوص پس از سال ۲۰۲۹، افزایش ترس و سرگشتگی عمومی در محیطی مملو از نابرابری و فقر فزاینده به افزایش قطبی‌شدن و بی‌اعتمادی در بین مردم منجر شد. پوپولیسم پاسخ‌های آسان و راه‌حل‌های ساده‌ای داشت که به مذاق بخش بزرگی از رأی‌دهندگان خوش می‌آمد. کشورهای عضو بیش از پیش به سمت راه‌حل‌های غیر لیبرال تر گرایش پیدا کردند. به ویژه در اروپای شمالی، احزاب سیاسی راست‌گرا و پوپولیست در فضای ترس از مهاجرت و عدم قطعیت اقتصادی عملکرد خوبی داشتند و باعث گردیدند فرگزیت، دگزیت*، ایتالگزیت*، نگزیت و سوگزیت در اوایل دهه ۲۰۳۰ به وقوع بپیوندند.

در سال ۲۰۳۶ کشورهای اروپایی که در اتحادیه اروپا باقی مانده بودند، تصمیم گرفتند اتحادیه را پس از آنکه بی اعتبار و از درون تهی شد، منحل کنند. یک سال بعد، ناتو نیز منحل گردید، زیرا پس از آنکه ایالات متحده از تعهداتش دست کشید، منسوخ شده بود. دولت‌های متوالی در ایالات متحده، روابط خود با کشورهای اروپایی را عمدتاً از منظر معاملات می‌دیدند و احساس می‌کردند که می‌توان با تک تک کشورهای معاملات بهتری انجام داد تا اینکه با اتحادیه اروپا طرف شد. در عین حال، ناتو به عنوان یک استراتژی

¹ Destabilization

* به ۲۶ کشور اروپایی گفته می‌شود که قانون کنترل گذرنامه در بدو ورود را برای شهروندان این منطقه حذف کرده اند. در سطح بین الملل نیز با گرفتن روادید هرکدام از کشورهای این منطقه می‌توان به دیگر کشورها نیز بدون نیاز به روادید تازه سفر نمود. بعدها نام این منطقه به "پیمان شنگن" تغییر یافت.

* خروج دانمارک از اتحادیه اروپا

* خروج ایتالیا از اتحادیه اروپا

پر هزینه برای تأمین امنیت گروهی از اروپایی ها تعبیر می شد که مایل اند سواری رایگان بگیرند. بنابراین، واشنگتن از انحلال هر دو سازمان استقبال کرد. افزایش تعداد مشاجرات بین کشورهای عضو اروپایی و بین کشورهای عضو اروپایی و ترکیه تنها به عنوان تأثیرات جانبی ناگوار این تصمیم تلقی شد که ایالات متحده دیگر نمی تواند تأمین کننده امنیت جهانی باشد.

از سوی دیگر، روسیه به تدریج در اردوی مخالف قرار گرفت. به دنبال این استدلال که روسیه باید کارآمدی خود را افزایش دهد و در غیاب تهدیدات جدی از جانب غرب، رهبری آن مجموعه ای از اصلاحات در زمینه حکمرانی را شروع کرد که در نهایت به دموکراسی سازی منجر می شد. این اصلاحات مشتاقانه مورد حمایت دولت های محلی و مردم قرار گرفت. در این روند تدریجی، حقوق و آزادی های مدنی مردم نیز بیشتر شد. در پایان دهه ۲۰۳۰، در حالی که اکثر کشورهای اروپایی توسط دولت های راست گرا و غیرلیبرال اداره می شدند، روسیه به یکی از معدود کشورهای دموکراتیک در اروپا، البته محافظه کار و متمرکز بر حاکمیت ملی خود، تبدیل شده بود.

مشخصات اصلی سناریوی همه در برابر همه

بازیگران اصلی

دولت های ملی و گروه های هویتی

پیشران های مهم

موفقیت برگزیت؛ فقدان رهبری و استراتژی اتحادیه اروپا؛ بحران های اقتصادی و مالی؛ بحران مهاجرت؛ ترس و عدم قطعیت در محیطی مملو از نابرابری و فقر فزاینده که منجر به قطبی شدن و بی اعتمادی می شود.

منابع ناامنی اروپا

سرکوب گروه های اقلیت و مخالفان؛ ناآرامی اجتماعی؛ تروریسم جهادی، جناح های راست و چپ افراطی؛ جدایی طلبی؛ منازعات قومی؛ منازعات بین المللی؛ و نسل کشی

سناریوی سال ۲۰۴۰

در سال ۲۰۴۰، اتحادیه اروپا دیگر وجود ندارد. دولت های ملی و گروه های قومی، مذهبی و سایر گروه های ساکن در آنها بازیگران اصلی قاره اروپا هستند. آلمان قوی ترین قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی اروپاست و روابطش با کشورهای همسایه در وهله اول مبتنی بر بی تفاوتی نسبت به هر چیزی فراتر از منافع خود است. فرانسه، بریتانیا، ایتالیا و اسپانیا قدرت های درجه دوم هستند. کشورهای کوچک، مانند بنلوکس* و کشورهای اروپای مرکزی، در مبارزه همه علیه همه بازنده شده اند.

دولت های اروپایی عموماً پوپولیست، فاسد، دستخوش جنایات سازمان یافته فراملی بوده و تحت رهبری رهبران کاریزماتیک قرار دارند. دولت های اروپای جنوبی عموماً توسط پوپولیست های چپ گرا کنترل می شوند که از سوسیالیسم^۱ به عنوان عنصری مشروعیت بخش^۲ استفاده می کنند، اما سیاست های اقتصادی شان اثرات مخربی بر همه شهروندان شان داشته است. اروپای شمالی عمدتاً توسط پوپولیست های راست گرای درون نگر اداره می شود که از سیاست های هویتی برای جلب حمایت مردم استفاده می کنند. آن ها به ساز شرکت هایی می رقصدند که از به قدرت رسیدن آنها حمایت می کنند.

* همبستگی اقتصادی کشورهای هلند و بلژیک و لوکزامبورگ

^۱ Socialism

^۲ Legitimization

"صلح امنیت ملت است"

اسکار اسیوبلا^۱ (سوئد)

از آنجا که روسیه اکنون دموکراتیک شده است و بر اساس حاکمیت قانون اداره می‌شود، در حالی که دو دهه پیش غیرقابل تصور بود که کشورهای بالتیک و اوکراین با روسیه متحد شوند، اکنون وضعیت برعکس شده و مسکو جذابیت بیشتری تر از پوپولیست‌های اروپای شمالی پیدا کرده است.

شکاف بین فقیر و غنی در اکثر مناطق بسیار زیاد است. در اروپای غربی، نخبگان بیشترین منابع ثروت را در اختیار دارند. در حالی که اکثریت مردم به لحاظ اقتصادی از عهده تأمین معاش خود بر می‌آیند- برای مثال، به لحاظ خوراک و مسکن مشکلی ندارند و دارای خودروی شخصی بوده و به تعطیلات می‌روند - حدود یک پنجم جمعیت خارج از این نظام زندگی می‌کنند و برای خلاصی از فقر مفرط دست و پا می‌زنند. بسیاری از افراد به این دلیل در پایین‌ترین قشر جامعه قرار گرفته‌اند که قادر به وفق دادن خود با پیشرفت فناوری نبوده‌اند، یا اینکه همچنان مهاجر به حساب می‌آیند، حتی اگر خانواده‌هایشان نسل‌ها پیش به کشور محل زندگی‌شان آمده باشند. این امر منجر به رادیکال شدن^۲ بسیاری از این "مهاجران" شده است. در اروپای شرقی، شکاف بین نخبگان و بقیه به مراتب بیشتر است، زیرا دیگر طبقه متوسطی وجود ندارد که بتواند این شکاف را پر کند. تنها در اروپای جنوبی برابری درآمد بیشتری وجود دارد، که این امر عمدتاً به این دلیل است که مردم در "فقر" مشترک به سر می‌برند.

در اروپا، قانون جنگل بر حاکمیت قانون، از جمله رسانه‌ها و قوه قضائیه مستقل، سایه افکنده است، زیرا رهبران غیرلیبرال به تدریج نهادهای دموکراتیک را با منافع خود تطبیق داده‌اند. در نظام‌های پارلمانی با نمایندگی تناسبی، احزاب جریان اصلی پیشین به سمت جناح راست یا چپ پوپولیستی تغییر جهت داده‌اند. دستگاه‌های امنیتی داخلی، از پلیس گرفته تا سازمان‌های اطلاعاتی، از نظر اندازه و اهمیت رشد کرده‌اند، در حالی که نهادهای قانونی تضعیف شده‌اند. آنها همگی سیاسی شده‌اند، زیرا باید در خدمت اربابان سیاسی خود باشند که ادعا می‌کنند آنچه مردم می‌خواهند را انجام می‌دهند. فقط روسیه و برخی از شرکای آن را می‌توان هنوز دموکراسی‌هایی دانست که از حقوق و آزادی‌های مدنی برخوردارند. روسیه کشوری محافظه کار است که بر پایه مذهبی قدرتمندی استوار می‌باشد، و بر حاکمیت ملی متمرکز است و احزاب دموکرات مسیحی ارتدوکس^۳ در دولت مشارکت دارند. افکار عمومی در روسیه اغلب به بقیه اروپا به دیده حقارت می‌نگرند، گویی بقیه به قرون وسطی^۴ "اما با ابزار آلات مدرن" بازگشته‌اند.

"صلح تجانس قومی است"

میهایلا پوپسکو^۴ (رومانی)

¹ OSCAR SJÖBLAD

² Radicalization

³ Christian Orthodox Democratic

⁴ Mihaela Popescu

همه کشورهای اروپایی به دنبال منافع امنیتی و اقتصادی کوتاه مدت خود هستند. برای این منظور، این کشورها ممکن است با سایر کشورها در مورد مسائل امنیتی به صورت موقت و بر مبنای فرصت طلبی همکاری کنند، اما عموماً این کار را به صورت دوجانبه و بدون هیچ شکلی از همکاری ساختاری اروپایی انجام می‌دهند. برای مثال، گاهی اوقات بین متحدان موقت مبادله اطلاعات صورت می‌گیرد. علاوه بر این، در حالی که همکاری‌ها دیگر شکل نهادینه پیدا نمی‌کنند، همکاری در مقابله با "تروریسم" جهادی، به ویژه برای اطمینان از عدم اشاعه سلاح‌های هسته‌ای، بیولوژیکی و شیمیایی و قرار گرفتن آنها در اختیار بازیگران غیردولتی، همچنان رایج است. به همین ترتیب، همه کشورهای اروپایی روابط فرصت طلبانه‌ای با دولت‌های چین، هند، روسیه و ایالات متحده دارند.

جریان‌های مهاجرت ماهیت چگونگی تغییر وضعیت در این قاره را نشان می‌دهند. جریان‌های بزرگی از کشورهای بالکان غربی می‌آیند و جابجایی‌های نه چندان قابل توجهی از اروپای شرقی سرچشمه می‌گیرند - به منظور فرار از خشونت (به مطالب زیر رجوع کنید). مهاجرت قابل توجهی نیز - به دلیل فقر - از جنوب اروپا سرچشمه می‌گیرد. اروپای غربی دیگر پذیرای مهاجران نیست، زیرا شمار افراد متقاضی پناهندگی سیاسی و خروج جمعیت مهاجر از این منطقه که گاه حتی از نسل چهارم و پنجم هستند بیشتر از پناهندگانی است که از خارج از منطقه پذیرفته می‌شوند. پناهجویان و پناهندگان سیاسی اغلب به دنبال اقامت در ترکیه و روسیه هستند. برای مهاجران منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا و جنوب صحرای آفریقا، اروپا دیگر مقصدی جذاب به حساب نمی‌آید، زیرا هند، خلیج فارس و آسیای جنوب شرقی به مراتب جذابیت بیشتری دارند.

صلح و امنیت در اروپا در سال ۲۰۴۰

صلح در این قاره رو به نابودی است. امنیت دولت و گروه اکثریت، از جمله اصول عمده حکمرانی است که به سرکوب گروه‌های اقلیت و مخالفت‌ها و ناآرامی‌های اجتماعی مکرر منجر شده است. در اکثر کشورهای اروپایی، حقوق بشر، و نیز حقوق و آزادی‌های مدنی تابع "بقا" و "امنیت" هستند. در حالی که در اروپای شمالی، تروریسم افراطی جهادی، راست و چپ، چالش‌های امنیتی داخلی غالب هستند، جدایی طلبی در ایرلند شمالی و اسکاتلند تشدید شده است. در کشورهای اروپای جنوبی و شرقی، منازعات قومی و جدایی طلبی رایج‌تر و شدیدتر از "تروریسم" است. منازعات خشونت آمیز سطح پایین در مناطقی مانند باسک^۱ و کاتالونیا، و بین دولت و ملی‌گرایان مجار در اسلواکی و رومانی (ترانسیلوانیا) ادامه دارد.

جدا از مقابله با این چالش‌های امنیتی داخلی، کشورهای اروپایی نیز سهم زیادی از بودجه ملی خود را در زمینه دفاع و امنیت سرمایه‌گذاری می‌کنند تا تهدیدات امنیتی خارجی را دفع نمایند. این قاره شاهد تنش‌های بین‌المللی فزاینده بر سر اختلافات ارضی قدیمی، و رقابت‌های تسلیحاتی بین کشورها و بین قدرت‌های بزرگ است. به غیر از فرانسه و بریتانیا، شماری دیگر از کشورها مانند آلمان، ایتالیا و سوئد، هسته‌ای شدن را انتخاب کرده‌اند. منازعات داخلی بر روابط بین الملل نیز، برای مثال، در

^۱ Basque

مورد انگلستان و ایرلند، تأثیر می‌گذارد. در اسلواکی و رومانی، منازعات قومی و وضعیت اقلیت‌های مجار سبب بروز تنش بین مجارستان و این دو کشور شده است.

به این منازعات داخلی و بین‌المللی اغلب به واسطه منازعات بین روسیه و کشورهای اروپای غربی دامن زده می‌شود. اروپای شرقی منطقه‌ای خاکستری^۱ است، عرصه منازعه‌ای که شماری از کشورهای اروپای غربی و روسیه به لحاظ سیاسی در آن درگیرند. روسیه و سایر کشورهای کماکان دموکراتیک از مقاومت لیبرال دموکراتیک در اروپای شرقی و تا حدودی در اروپای جنوبی و غربی حمایت می‌کنند؛ این مقاومت مسبب حملات "تروریستی" یا چریکی در مقیاس کوچک علیه دولت‌های پوپولیستی آنها می‌باشد.

رویدادهای غم‌انگیز اخیر و جاری در کشورهای بالکان غربی، با توجه به اهمیت‌شان، درخور توجه ویژه هستند. این منطقه‌ای است که به دلیل شکاف بین روسیه و اروپای غربی، رقابت دارای همپوشی بین روسیه و ترکیه، و فقدان تأثیر دفع‌کننده اتحادیه اروپا بر منازعات، به "داغ‌ترین" منطقه تبدیل شده است. این منطقه از قفقاز جنوبی، جایی که روسیه، ترکیه و ایران بر سر نفوذ در آن می‌جنگند، داغ‌تر است. جنگ غم‌انگیزی از سال ۲۰۳۸ در جریان است که پس از پیوستن جمهوری صرب بوسنی^۲ به صربستان و پیوستن کوزوو و مناطق تحت سلطه آلبانی در مقدونیه به آلبانی، به وقوع پیوست. با فروپاشی سریع بوسنی و هرزگوین، کرواسی برای حمایت از خویشاوندان کروات خود وارد عمل شد. دولت باقی مانده بوسنی-هرزگوین و مردم آن در حال حاضر برای بقای خود می‌جنگند، زیرا بسیاری از بوسنیایی‌ها به قتل می‌رسند، این در حالی است که بسیاری از پناهندگان نیز به مناطق تحت کنترل آلبانی و ترکیه روی می‌آورند.

وضعیت "پروژه صلح" در سال ۲۰۴۰

اتحادیه اروپا به عنوان پروژه‌ای برای صلح دیگر وجود ندارد، اما نمونه‌ای از چگونگی شکست همگرایی اروپایی است. نزدیکترین چیزی که به "پروژه صلح" وجود دارد احتمالاً روسیه و کشورهای شریک آن است. روسیه از دموکراسی و حقوق بشر با هدف ایجاد صلح و ثبات در مرزهای خود حمایت می‌کند. به این ترتیب، روسیه به رغم ماهیت محافظه‌کارانه‌اش، به روزنه امیدی برای آخرین لیبرال دموکرات‌های باقی مانده در این قاره تبدیل شده است. با این حال، اینکه آیا حمایت از مقاومت لیبرال دموکراتیک واقعاً برابر با "پروژه صلح" است یا خیر، جای سؤال دارد.

نتیجه‌گیری

چهار سناریویی که در بالا توضیح داده شدند، قصد دارند تصویری از آنچه اتحادیه اروپا به عنوان پروژه‌ای برای صلح ممکن است در سال ۲۰۴۰ به نظر برسد، در قالب چهار سناریو (به شکل ۲ رجوع کنید) ارائه دهند؛ دو عدم قطعیت کلیدی در این سناریوها نقش تعیین‌کننده دارند:

- آیا احترام به ارزش‌های اتحادیه اروپا به قوت خود باقی خواهد ماند یا بیش از پیش نادیده گرفته خواهند شد؟

¹ Grey Zone

² Republika Srpska

- آیا اتحادیه اروپا همگرایی بیشتری را تجربه خواهد کرد یا دچار واگرایی خواهد شد؟

تأملاتی در باب سناریوها

از میان این چهار سناریو، سناریوی ایالات متحده اروپا از نظر شرکت‌کنندگان در نشست‌ها دارای مثبت‌ترین و مطلوب‌ترین عناصر در زمینه حفظ "پروژه صلح" بود. با این حال، این سناریو تا حدود زیادی آرمان‌شهری تلقی می‌شود.

در حالی که شرق، غرب، شمال بهترین اند، از نظر برخی افراد جایگزین جذابی به نظر می‌رسد، به ویژه با توجه به حفظ ارزش‌های اتحادیه اروپا، این ترجیح تا حدودی به واسطه جغرافیا و ایمان شخصی به ثبات شبکه‌ها صورت می‌گیرد. به‌ویژه در نشست‌های بلگراد و کیف، شرکت‌کنندگان از ثبات این سناریو و چگونگی اجرای آن در منطقه شان نگران بودند. معمولاً تصور اینکه ارزش‌های اتحادیه اروپا می‌توانند از سقوط اتحادیه اروپا جان سالم به در ببرند، دشوار است، حتی اگر ارزش‌های اتحادیه اروپا در واقع مقدم بر اتحادیه اروپا باشند.

سناریوی پارانوئید آندروید اغلب به صورت تقریباً دیستوپایی* و اورولی* مشاهده می‌شود. بنابراین، جای تعجب بیشتری دارد که عناصر این سناریو در جلسات بلگراد و کیف مورد حمایت قرار گرفتند. شرکت‌کنندگان این محبوبیت را عمدتاً در نتیجه این واقعیت توضیح دادند که امنیت فیزیکی ارزش و امتیاز بزرگی برای این سناریو است. بسیاری از شرکت‌کنندگان در هر سه جلسه، جنبه‌های کلیدی این سناریو، مانند ترس روزافزون از مهاجرت و تروریسم یا امنیتی‌سازی¹ را از جمله روندهای فعلی تلقی کردند که احتمالاً در آینده تداوم خواهند داشت.

اکثر شرکت‌کنندگان، سناریوی همه علیه همه را دیستوپایی و شاید سناریویی می‌دانستند که تصور آن از همه دشوارتر است. این امر پرسش‌هایی را مطرح کرد که چرا کشورهایی که وضعیت نسبتاً خوبی دارند و بر رویدادها و تحولات تأثیر دارند، اجازه می‌دهند این سناریو اتفاق بیفتد. از اینها گذشته، این سناریو به نفع آنها نخواهد بود؟ اما آیا برگزیت به نفع بریتانیا خواهد بود؟ به ویژه در نشست‌های بلگراد و کیف، این سناریو همچنین باعث تضعیف روحیه و افسردگی شد. اگر اتحادیه اروپا قرار می‌بود از هم بپاشد و علاقه خود را به ارزش‌های اتحادیه اروپا از دست بدهد، مانند این سناریو، برخی شرکت‌کنندگان احساس می‌کردند مردم این مناطق شریان حیاتی مهمی را از دست خواهند داد و آنها از بهبود وضعیت خود عاجز خواهد ماند. نکته مثبت این است که برخی شرکت‌کنندگان استدلال می‌کردند که این سناریو فقط می‌تواند یک مرحله گذار باشد، زیرا می‌توان انتظار داشت که پس از آن اشکال جدیدی از همکاری به وجود آید.

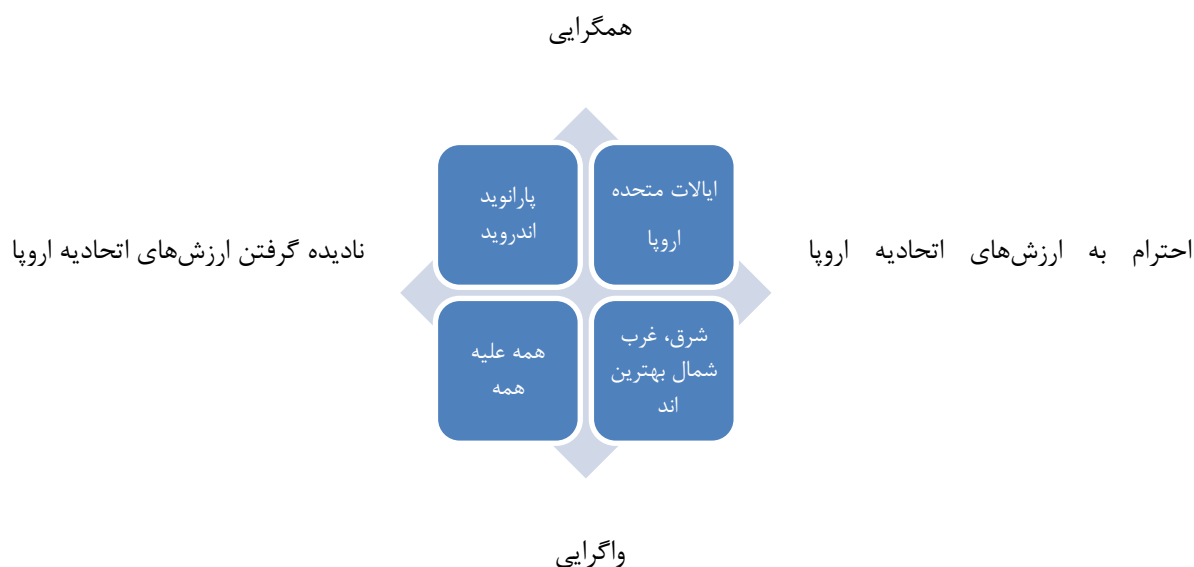
* ویران شهر

* یک صفت است که به رفتارها و سیاست‌های کنترلی به وسیله تبلیغات، پایش و شنود، اخبار نادرست، انکار حقیقت، و دستکاری گذشته اشاره دارد، که توسط حکومت‌های سرکوبگر مدرن مورد استفاده قرار می‌گیرد

¹ Securitization

شکل ۲

سناریوهایی برای اتحادیه اروپا به عنوان یک "پروژه صلح" در سال ۲۰۴۰



هر یک از سناریوها مشکل خاص خود را دارند:

- اندروید پارانوئید: امنیت فیزیکی مطلق ممکن است به بهای حقوق و آزادی‌های مدنی تمام شود. تا کجا می‌توان برای امنیت فیزیکی پیش رفت؟
- ایالات متحده اروپا: اتکای صرف به گفتگو و دستیابی به مصالحه در روابط خارجی ممکن است به بهای متوقف نشدن جنایات علیه بشریت یا نسل‌کشی تمام شود. چه زمانی در برخورد با بدکاران حرف دیگر کافی نیست؟ اتحادیه اروپا برای استفاده از توانمندی‌های نظامی پیشرفته خود به چه چیزهایی نیاز دارد؟
- شرق، غرب، شمال بهترین اند: راه‌حل‌های انعطاف‌پذیر و محلی به بهای نابرابری‌های منطقه‌ای تمام می‌شود و عدم انسجام ممکن است به آسیب‌پذیری منجر شود. تا چه اندازه نابرابری منطقه‌ای قابل قبول است و چه زمانی متحد باقی ماندن معنا و مفهوم پیدا می‌کند؟
- همه در برابر همه: حمایت از گروه خودی به بهای این تمام می‌شود که برای دیگران خطر تلقی شود. این معضل امنیتی کلاسیک است. امنیت در چه مرحله‌ای، از آسیب‌پذیری و همکاری بیشتر سود می‌برد؟

یافته‌های اصلی

بر اساس سناریوهای فوق، تعدادی پیام مطرح می‌شوند. اولین پیام اصلی سناریوها این است که "پروژه های صلح" و صلح نباید بدیهی تلقی شوند. سناریوهای آینده که در آن اروپا در صلح به سر نمی‌برد، و در آن نه اتحادیه اروپا و نه هیچ سازمان دیگری در موقعیتی نیستند که "پروژه صلح" را بر عهده بگیرند، کاملاً نامحتمل نیستند. سناریوی همه علیه همه به طور اخص نشان می‌دهد که صلح و "پروژه های صلح" امری مشخص نیستند و نیاز به این دارند که به طور مستمر حفظ شوند.

دومین پیام اصلی این است که اتحادیه اروپا پتانسیل زیادی برای این دارد که در آینده نیز یک "پروژه صلح" باقی بماند و ارزش‌های اتحادیه اروپا به بهترین وجه در قالب همگرایی اروپایی تثبیت شوند، اما این واقعیت که اتحادیه اروپا وجود دارد به این معنی نیست که این اتحادیه ناگزیر "پروژه ای برای صلح" خواهد بود. اتحادیه اروپایی که همگرا تر شود، اما بیش از پیش ارزش‌های خود را نادیده بگیرد - مانند سناریوی پارانوئید اندروید - در نهایت ممکن است دیگر "پروژه ای برای صلح" به حساب نیاید. اتحادیه اروپا می‌توانست به سازمانی تبدیل شود که عمدتاً بر اکثریت شهروندان خود تمرکز می‌کند و در عین حال با اقلیت‌های داخلی - مانند جمعیت مهاجران - بدرفتاری می‌کند یا اینکه نتواند با نیازمندان در نقاط دیگر - مانند افرادی که به قلعه اروپا دسترسی ندارند - ابراز همبستگی کند. نکته خوش بینانه این است که اتحادیه اروپا تنها "پروژه صلح" بالقوه نیست، زیرا برای مثال، ناتو و سازمان امنیت و همکاری اروپا نیز ممکن است دست کم تا حدودی نقش‌های مشابهی ایفا کنند.

تجزیه و تحلیل ما از این سناریوها، چهار چالش را نشان می‌دهد که نقش مهمی در چگونگی اتفاقات آینده دارند و مستلزم توجه، از جمله از سوی سازندگان صلح، هستند:

۱. **چگونه می‌توان همبستگی داخلی و خارجی را در یک راستا قرار داد:** هر دو شکل همبستگی و ارزش‌های اتحادیه اروپا همواره همسو نیستند و حتی ممکن است در برخی مواقع در تعارض با یکدیگر باشند. تأکید بیش از حد سیاست لیبرال بر همبستگی خارجی ممکن است به تقاضای بیشتر برای همبستگی داخلی از طریق پوپولیسم منجر شود. به همین شکل، "پروژه صلح" داخلی لزوماً به معنای "پروژه صلح" خارجی نیست.

۲. **چگونگی اطمینان از بکارگیری فناوری به عنوان یک نیروی خیر:** فناوری می‌تواند هم نیروی خیر، هم نیروی شر، هم ابزاری برای صلح و هم برای آسیب رسانی و حتی سرکوب باشد. افزون بر این، نه تنها بازیگران دولتی، بلکه بازیگران غیردولتی نیز می‌توانند از قدرت فناوری استفاده کنند. دیستوپیاها "تروریستی" یا "برادر بزرگتر" به راحتی قابل تصورند. در حالی که دولت‌ها اغلب بر محافظت در برابر تهدیدات فناوری از سوی بازیگران غیردولتی و سایر دولت‌ها تمرکز می‌کنند، جامعه مدنی به ویژه نقش مهمی در نظارت بر دولت‌ها و استفاده از فناوری در حمایت از گفتگو دارد.

۳. **چگونگی اطمینان از اینکه سیاست‌های لیبرال برای بازندگان یا کسانی که احساس می‌کنند این سیاست‌ها باعث شکست آنها گردیده، دارای راه حل می‌باشند:** شکاف میان نخبگان و کسانی که مدعی نمایندگی مردم هستند، و نیز شکاف بین متخصصان و افراد عادی، بین شهروندان دارای تحصیلات عالی و کم سواد، و بین

جمعیت‌های شهری و روستایی، در صورت عدم مدیریت ممکن است به نآرامی‌های اجتماعی و پوپولیس‌منجر شود. به طور اخص، جمعیت کم سواد و روستایی ممکن است لزوماً به طور مستقیم از جهانی شدن یا سیاست‌های آب و هوایی منتفع نشوند. تصمیم‌گیری شفاف و فراگیر، حداقل شرط لازم است.

۴. چگونگی شهروندان را در مرکز همه تلاش‌ها قرار دهیم: بر اساس توصیفات سناریوها به نظر می‌رسد شرکت کنندگان در جلسات سناریوسازی که به تدوین این سناریوها کمک کرده اند، احساس می‌کردند که شهروندان به تنهایی و فعالیت مدنی آنها برای تغییر چشم انداز اتحادیه اروپا و تبدیل آن به "پروژه ای برای صلح" کافی نیست. در این سناریوها، شهروندان نقش اصلی را بازی نمی‌کنند و گروه‌ها اغلب احساس نمی‌کنند که توسط اتحادیه اروپا یا دولت‌هایشان نمایندگی می‌شوند.

پیامدها برای سیاستگذاری

بر اساس این سناریوها، شرکت کنندگان در کارگاه‌ها پیامدهای زیر را برای سیاستگذاری برشمردند:

- **اطمینان از بکارگیری فناوری به عنوان نیروی خیر:** اینترنت می‌تواند برای دستکاری فرآیندهای دموکراتیک و بی‌ثبات سازی ساختار اجتماعی، و همچنین برای ایجاد پیوندهای همکاری، تقویت شفافیت دولت و امکان برگزاری همه پرسی‌ها به صورت آنلاین مورد استفاده قرار گیرد. کشف حقایق و مقابله با اخبار جعلی برای جلوگیری از بی‌ثبات سازی و ایجاد صلح اهمیت فزاینده‌ای خواهد داشت. جامعه صلح‌سازان می‌تواند بیشتر بر ایجاد صلح سایبری تمرکز کند و با بکارگیری اینترنت برای اهداف غیردموکراتیک مخالفت نماید.
- **درک بهتر انگیزه‌هایی که مردم را به حمایت از پوپولیس‌م سوق می‌دهد و توجه به دغدغه‌های آنها:** افرادی که به احزاب و سیاستمداران پوپولیست رأی می‌دهند، دغدغه‌های موجهی دارند و محاسباتی منطقی انجام می‌دهند. بنابراین، رأی دهندگان را نباید به عنوان افرادی "منفور" کنار زد. تصمیم‌گیرندگان و جامعه صلح‌سازان می‌توانند با درک بهتر جذابیت گزینه‌های پوپولیستی و ارائه راه‌حل‌های مشخص برای دغدغه‌های موجه و محاسبات منطقی، مردم را به سمت راه‌حل‌های لیبرال‌تر سوق دهند.
- **تفکر در خصوص مدرن سازی یا بازتعریف هنجارها و ارزش‌ها و به روز رسانی قرارداد اجتماعی:** فناوری، جهانی‌شدن و افزایش تحرک، انواع فرصت‌ها را برای بازیگران دولتی و غیردولتی فراهم می‌کند، اما آنها نیز چالش‌های خود را دارند و تغییرات ملازم با این پدیده‌ها نیز ایجاد ترس می‌کنند. برای مثال، حفاظت از داده‌ها نیازمند بازنگری در ارزش‌ها در سطح جهانی است. همچنین، افزایش فرصت‌ها برای نظارت مستلزم بحث در مورد حدود دخالت دولت در زندگی خصوصی می‌باشد. افزون بر این، افزایش تحرک و در نتیجه جمعیت‌های ناهمگون‌تر، اهمیت ارزش‌هایی مانند همدردی، تساهل و احترام را افزایش خواهد داد. این چالش‌ها مستلزم بحث در مورد به روز رسانی هنجارها و

ارزش‌ها است تا از سهل انگاری در مورد ارزش‌هایی مانند حریم خصوصی و همدردی جلوگیری به عمل آید. جامعه صلح‌سازان می‌تواند در تشویق تفکر جدید، نظارت و ارزیابی تحولات و ترغیب به گفتگو نقش داشته باشد.

- **ادامه حمایت از صلح سازی در خارج از اتحادیه اروپا:** حمایت از صلح سازی در خارج از اتحادیه اروپا به نفع خود اتحادیه اروپا است، زیرا جهان به طور فزاینده‌ای در حال به هم وابسته می‌شود و انزوا و کناره‌گیری هزینه‌های زیادی برای اتحادیه اروپا در پی دارد. افزون بر این، ادامه سرمایه‌گذاری و همکاری اقتصادی نزدیک‌تر با مناطقی مانند کشورهای بالکان غربی و همسایگان شرقی برای تأمین صلح و ثبات منطقه حائز اهمیت است. با توجه به تأثیر پیشگیری از منازعه الحاق به اتحادیه اروپا، چشم انداز ورود کشورهای بالکان غربی و همسایگان شرقی به اتحادیه اروپا نیز همچنان اهمیت دارد. در حالی که سازش ناپذیری بر سر ارزش‌های اتحادیه اروپا امری حیاتی است، همچنین روشن است که دولت‌ها به ویژه در کشورهای بالکان غربی در حال از دست دادن علاقه خود به این ارزش‌ها هستند و جامعه مدنی به طور فزاینده‌ای بی‌رمق می‌شود. اتحادیه اروپا و جامعه صلح‌سازان می‌توانند طرحی تهیه کنند که انتظارات و زمان‌بندی‌های دقیق‌تری را ترسیم نماید و چشم‌انداز معتبری برای کشورهای بالکان غربی و همسایگی شرقی ارائه دهد. حمایت بیشتر از سازمان‌های جامعه مدنی که در کشورهای بالکان غربی و همسایگی شرقی تحت فشار هستند نیز می‌تواند ارزشمند باشد.

- **ایجاد شبکه‌های جامعه مدنی و سازمان‌های صلح‌ساز در آن سوی مرزها:** از آنجا که دولت‌ها در اتحادیه اروپا ممکن است به اهداف غیرلیبرال‌تر روی بیاورند، سازمان‌های جامعه مدنی در داخل اتحادیه اروپا نیز می‌توانند از سازمان‌هایی در خارج از اتحادیه اروپا که تجربه کار با رژیم‌های غیرلیبرال را دارند، چیزهای زیادی یاد بگیرند. در عین حال، سازمان‌های جامعه مدنی خارج از اتحادیه اروپا می‌توانند از سازمان‌های داخل اتحادیه اروپا در باب تعامل با دولت‌ها و درک بهتر آنها چیزهایی بیاموزند تا از این طریق نظارت دولت‌ها بر آنها و حمایت‌شان از آنها شکل معتبرتر و مؤثرتری پیدا کند. سازمان‌های جامعه مدنی می‌توانند شبکه‌هایی را در آن سوی مرزها ایجاد کنند، زیرا سازمان‌ها می‌توانند از یکدیگر یاد بگیرند.

- **سرمایه‌گذاری در زمینه راه‌حل‌های سازگار با محیط زیست:** کشورهای ثروتمند و دارای فناوری پیشرفته به طور اخص مسئولیت دارند تا جایگزین‌های فناورانه سازگارتر با محیط زیست را برای معکوس ساختن روند تغییرات آب و هوایی ارائه دهند. به علاوه، این فناوری‌ها، پس از توسعه، می‌توانند با کشورهای فقیرتر و از لحاظ فناوری نه چندان پیشرفته به اشتراک گذاشته شوند. جامعه صلح‌سازان می‌تواند مشوق تفکر زیست‌محیطی در تلاش‌های صلح‌سازی باشد.

- **پذیرش و جذب مهاجران:** خواه از مهاجران استقبال شود یا خیر، در بسیاری از مکان‌ها مهاجران واقعیت زندگی هستند و به آنجا آمده‌اند تا بمانند. در واقع، جمعیت مهاجر به طور فزاینده‌ای از نسل سوم هستند. تبدیل جوامع بزرگ مهاجر به پردشدگان ممکن است آنها را خشمگین سازد و باعث فروپاشی انسجام ملی شود که در نهایت می‌

تواند به منازعاتی در آینده منجر شود. جامعه صلح‌سازان می‌تواند در زمینه تشویق گفتگو و ایجاد پل بین جوامع مختلف نقش داشته باشد.

- **مشارکت دادن بیشتر شهروندان به طور کلی در توسعه اتحادیه اروپا در آینده:** بدون حمایت کافی از سوی شهروندان اروپایی، نهادهای اروپایی محکوم به شکست خواهند بود و ارزش‌های اروپایی در معرض زوال و فروپاشی قرار خواهند گرفت. رویکرد شهروند-محور نیازمند جهت‌گیری‌های جدید، هم در داخل اتحادیه اروپا و هم در روابط خارجی آن است. اغلب تصور می‌شود که بروکسل بیش از حد "دور دست" و "غیرپاسخگو" است. اتحادیه اروپا به راستی شهروند-محور نیاز به تلاشی مشترک از سوی بسیاری دارد که نهادهای اتحادیه اروپا، کشورهای عضو اتحادیه اروپا، و همچنین سازمان‌های جامعه مدنی، دولت‌های محلی و ابتکارات شهروندان محلی باید در آن نقش داشته باشند. جامعه صلح‌سازان و جامعه مدنی می‌توانند به این موضوع بپردازند که بهترین شیوه برای تقویت اقدامات شان در زمینه ایجاد پیوند و کمک به این تلاش‌ها کدام است.
- **مشارکت بیشتر جوانان در توسعه اتحادیه اروپا در آینده:** یکی از اصلی‌ترین شکاف‌های اجتماعی در حال حاضر شکاف بین نسلی است. دادن وزن بیشتر به جوانان در مباحث مربوط به آینده اتحادیه اروپا، تغییرات آب و هوایی و فناوری مهم است، زیرا سؤالاتی که عمدتاً در این مباحث مطرح می‌شود در مورد آینده آنها است. جامعه صلح‌سازان می‌تواند اهداف خود را گسترده‌تر سازد تا جوانان را نیز در بر گیرد و تصمیم‌گیرندگان می‌توانند کانال‌هایی را برای تعامل بهتر با جوانان باز کنند.